۷۵۷

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
بازرسی شد
کتاب
مؤلف
جلد (۷۵۷) از کتب (خطی) اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب

خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۷۵۷

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله حمد الشاکرین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین و بعد چنین فرماید مولانا المعظم
علامة العالم سلطان الحکماء المحققین افضل المتأخرین حجة الله علی العباد اجمعین نصیر الحق والملة والدین
برهان الاسلام والمسلمین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی قدس الله روحه وطیب رمسه که بحکم اشارت مخدوم و مخدوم زاده
صاحب معظم عالم مؤید مظفر منصور بهاء الحق والدولة والدین شمس الاسلام والمسلمین قدوة الاکابر فی العالمین
وفخر الوزراء فی الآفاق مفخر جهان محمد بن المولی المعظم الصاحب الاعظم شمس الحق والدین ملک الوزراء
فی العالمین صاحب دیوان الممالک نظام العالم دستور العرب والعجم ادام الله اعزازهما اقتدارهما و ضاعف اقتدارهما
کتاب ثمره بطلمیوس را بپارسی ترجمه کرده آمد و آنچه مشکل مینمود بقدر فهم خود بمقصود و مراد از آن
اشارتی کرده شد تا اگر موافق افتد و در آن بارگاه بزرگوار پسندیده آید از المستعان و علیه التکلان

کتاب الثمرة لبطلمیوس الحکیم تمام الکتب الاربعة التی القاها فی الاحکام النجوم

قال قد کتبنا لک یا سوری کتبا فیها توثیر الکواکب فی عالم الترکیب کثیرة المنفعة فی
تقدمة المعرفة وهذا الکتاب ثمرة ما اشتملت علیه تلک الکتب وما خلص عن التجربة
منها ولیس یصل الی معرفته من لم یمعن النظر فیما قدمنا قبله وفی علوم اخر من علوم الریاضة
تمکن به سبیلا ترجمه بطلمیوس گوید که خطاب با شاگرد خویش سوری نام کرده در پیشتر جهت تو
ای سوری چند کتاب ساخته ایم در شرح تأثیر کواکب در عالم ترکیب که منفعت آن در شناختن حوادث
پیش از وقوعش بسیار است و این کتاب ثمره آن جملت است که بتجربه معلوم آن کتابها بر آن مشتمل

وانچه خلاصه آن جملت آن کتابها بر آن مشتمل است و آنچه خلاصه آن جملت است که بتجربه معلوم شده است بموقع
این کتاب راه نیابد کسی که نظر بسیار نکرده باشد در آن کتابها که در پیشتر از این ساخته ایم
در علمهای دیگر یعنی علم ریاضی پس تو بوقوف بر این کتابهای مشکل باشد این است مطلع کتاب
و از کتابهائی که در علم تقدمه معرفت یعنی احکام النجوم ساخته است یکی اربع مقالات است
و از سخن او در هر موضع و در اربع مقالات معلوم میشود که در هر دو کتاب اشارت بسوری کرده
است همچنانکه در مجسطی هم و در اربع مقالات صریح گفته است که مجسطی ساخته ام و بمجسطی
مسایل حوالت کرده و غرض از ایراد این سخن آنست که جماعتی را ظن بوده است که بطلمیوس
صاحب مجسطی غیر بطلمیوس صاحب احکام است و آن ظن خطا بوده است و ما یک یک کلمه از کتاب
ثمره ملفوظی که مترجمان با عربی کرده اند بیاریم و ترجمه اش بر وجهی که فهم کرده ایم و آنچه
اشارتی بیان مقصود از آن ایراد کنیم و از شرحهای که این کتاب را ساخته اند دو شرح
یافته ایم یکی شرح احمد بن یوسف المصری المهندس کاتب آل طولون و دیگر شرح ابو العباس احمد بن
علی الاصفهانی ایشان بعد از تحریر این سواد این شرحها مطالعه کردیم آنچه در خور ایراد
کردن الحاق کردیم بتوفیق الله وعونه و این کتاب صد کلمه است کلمه اول علم النجوم منک ومنها
ترجمه در موضع علم نجوم علم احکام نجوم میخواهد و آن تقدمه معرفت کائنات متجدد باشد
بطریق استدلال از اوضاع فلکی و در علم حکمت مقرر شده است که هر امر که در عالم کون و فساد
متجدد شود هر آینه از فاعلی بوده باشد و قابلی و فاعل عبارت از موجدست و از شرطهای
که ایجاد بی آن ممکن نباشد و قابل عبارت از ماده یا موضوع باشد مثلا در توالد حیوانی
فاعل وجود دهنده اوست و شرط ملاقات پدر و مادر بر وجهی خاص و قابل نطفه است
و آن ماده است که صورت حیوانی بآن پیوندد و در اضاءت ارض ارض آفتاب فاعل آفتاب است

و قابل کثیفی که محاذی آفتاب باشد و قبول نور آفتاب کند و شرط عدم حجاب پس در متجددات
عالم کون و فساد هم فاعل و قابل ضرورت باشد و فاعل نزدیک محققان قدرت الهی است
و شرط اوضاع نجومی که بحدوث هر متجددی موقوف بر حصول آن شرطست چه بسبب حصول آن
شرط تجدد بوقتی خاص شده است دون وقتی دیگر و قابل اجسام این عالم که مواد یا موضوعات
باشند و آنچه تعلق باجسام دارد مانند صوری که اجزای اجسام است و نفوس که مدبرات بعضی
اجسام باشد و اعراض که باجسام و نفوس قایم اند و چون فاعل تنها کفایت نیست در وجود فعل
بل با وجود فاعل وجود قابل نیز ضرورت است پس دانستن اوضاع فلکی و تأثیرات آن
در علم بمتجددات کافی نباشد بل علم بوجوه قوابل هم باید و هر چند علم با وضاع از طرق
یقینی حاصل تواند شد معرفت تأثیرات این اوضاع جز بتجربه و استقرا و حدسی که مقتضی
ظنون باشد ممکن نباشد و معرفت حال قوابل از معرفت احوال اجسام و نفوس حاصل شود
که مبنی باشد بر احساس و تجارب و قضایای که بکلیت معلوم شود و از اینجهة فرموده که علم النجوم منک
ومنها منک اشارتست بمعرفت قوابل و کیفیت تأثیر اوضاع در قوابل و منها اشارتست بقوابل
که اوضاع فلکی اند و وجود افعال موقوف بر حصول آن اوضاعست مثلا چون دلیل
فلکی اقتضای سردی هوا کند ناظر در آن دلیل باید که در بلاد گرم در فصل تابستان
حکم بنقصان حرارت هوا کند و در بلاد سرد در فصل زمستان حکم بسرما با فراط و توابع
آن و این اختلاف بسبب اختلاف قبول قوابلست اگرچه در هر دو دلیل متساوی یکسان است
و تقدیم قسم اول بر قسم دوم بسبب تقدم احساس کرده است بر دیگر ادراکات و احمد بن یوسف
از شارحان آنچه از تقدمه معرفت بوحی و الهام یا کهانت و خواب راست معلوم شود
از قبیل قسم اول شمرده است که بلفظ منک اشارت بآن قسم کرده است و این سخن مطابق آن

عبارت نیست چه این معنی قسمی نتواند بود از آنچه علم نجوم بر آن اطلاق کنند و ابو العباس
اصفهانی گفته است مرتبه نفس بالا مرتبه اجسام است و نفوس فلکی و انسانی که بکا محرک افلاک است
و بواسطه نجوم و افلاک مؤثر در ما و یکی بی توسط مؤثر در ما از آن مرتبه اند پس منک و منها
اشارت باین دو تأثیرست و این معنی از این موضع بس بعیدست کلمه دوم ولیس للعالم
ان ینبئ بصورة الافعال الشخصیة کما لیس للحاس ان یقبل صورة المحسوس الشخصیة
لکنه یقبل صورة موافقة لها فی الجنس وهذه حال من یقضی علی العرض
بکیفیة فانه لا یستطیع ان یدل علی الصورة التی فی الفاعل والیقین مع
هذه الصورة فاما الحدس فهو من جهة العنصر والقابل فیکون اخذ صور الحکیم
فی هذه الصناعة وما جری مجراها انما یکون بین الیقین والحدس وهذا انما غلب
علیه استقراء الطبایع وخلطة التأثیر ترجمه احساس محسوسات بحصول صورتی یا کیفیتی
تواند بود که در حاسه حاصل شود مانند آن صورت یا کیفیت که در محسوس باشد مثلا حرارتی
در حاسه لمس حادث شود از مجاورت آتش شبیه بحرارت آتش که بآن حرارت ادراک
حرارت آتش کنند چه اگر حرارت آتش در حاسه حاصل شود حاسه سوخته شود و از حس باز ماند
و هم چنین در حاسه شم و ذوق و در سمع کیفیتی که از قرع هوا حادث شود و هوا آن کیفیت بسمع
رساند در سمع کیفیتی شبیه بآن کیفیت حادث شود نه همین آن کیفیت چه عرض انتقال نتواند
کرد و در بصر دو رای گفته اند قومی را رای چنانست که ابصار بانطباع صورتی باشد مانند
صورت مبصر در باصره و قومی دیگر را رای چنانست که ابصار بوقوع شعاع جسم باشد که مدد
شعاع نیری مانند آفتاب و آتش میان ایشان پیوندد بر مبصر و بر هر حال این هیأت که از مبصر در مبصر
حادث شود غیر هیأت مبصر باشد در حقیقت پس معلوم شد که در همه حواس احساس بحصول

صورتی با کیفیتی است که در حاشیه حادث شود شبیه بمحسوس و نیز باید دانست که صورت فاعل مقتضی وجود
اثر باشد در قابل بر سبیل وجوب و اما صورت قابل با وجود او وجود اثر بل حصول اثر با وجود
او نباشد الا بر سبیل امکان چه با وجود صورت آتش احراق واجب باشد که فعل اوست اما
با وجود اجسام احراق هر ممکن بود و چون واقع شود فعل منسوب بود فعل فاعل دیگر بود و از اینجا
گفته اند علم بعلت مقتضی علم بمعلول بود چه حصول صورتی مساوی علت از آن جهة که علت بود
منفک نتواند بود از حصول صورتی مساوی معلول و در قابل این حکم صحیح نباشد و چون این مقدمات
روشن شد گوییم بطلمیوس درین کلمه اشارت میکند بآنکه از طریق صناعت نجوم تقدمه معرفت مجددات
یقینی نبود و معنی سخن او این است که عالم بعلم نجوم اخبار نتواند کرد بعین صورت محسوس را بل
قبول صورتی پس نتواند کرد که شبیه بود بصورت محسوس همچنین کسی که بر عنصر بحسب کیفیات او
یعنی قابل و احوال او در قبول تاثیر حکم کند از آن استدلال نتواند کرد بر صورتی که فاعل بسبب
الصورت فعل می کند و حکم یقین بعد از اطلاع بر آن صورت میسر شود پس آنکس که نظر در احوال
قابل کند بمجرد آن نظر او در علم یقینی بمجول آن مجدد حاصل نکرد و غایت سعی او آن بود که بحدس و قرینه
باید از جهة قابل و احوال او پس تحصیل صورت حکم درین صناعت و دیگر صناعات که شبیه بود
باین صناعت مستفاد بود از بعضی مقدمات یقینی و بعضی مقدمات ظنی و علی نتیجه یقینی نتواند
بود از بهر آنکه نتیجه تابع اخس مقدمات بود و این علی نیز در موضعی صورت بندد که استقراء حال
طبیعت قابل و تتبع آثار اوضاع در رو غالب باشد و در غیر آن مواضع حدس تاثیر
متابعت آثار نخواهد که وقوف بر وقوع اثر مجدد بطریق استقراء از آن آثار صورت بندد
و حاصل آنست که علم نجوم که مقتضی تقدمه معرفت مجددات باشد مشتمل بود بر دو جزء است یکی علم باوضاع
فلکی و آن یقینی است دوم علم باحوال قوابل و وقت قبول تاثیر اوضاع و آن ظنی است و بعضی از

اکثر

اکثر اعتبار را بهتر باشد پس تقدمه معرفت مجددات باین طریق یقینی نتواند بود و درین کلمه اوش
عیشود که مراد از منک و منها در کلمه متقدم معرفت حال عالمیست که از توابت و تاثیر اوضاع که از
فلکیات است نه تقدمه معرفت بطریق نجوم و بطریقی دیگر غیر این صناعت و در بعضی نسخها این کلمه با کلمه
اول یک کلمه شمرده اند که اگر دو کلمه شمرند مجموع کتاب صد و یک کلمه شود و سخن شارحان در شرح این
کلمه زیادت وجهی ندارد **کلمه سیم** فاما الذین یتجددون بتقدمة المعرفة من الجزء
الافضل فیهم فانهم یقربون من صورة الیقین بما فیهم من القوة الالهیة وان لم
یکن معهم من العلم الموضوع کثیر شیء **ترجمه** در علم حکمت مقرر کرده اند که انسان
مرکب است از جوهری مجرد که از آن نفس ناطقه میخوانند و از جوهری مادی که از آن بدن انسان
میخوانند و نفس مربوط است ببدن و متصرف در او و مدبر او بتقدیر الهی و همچنانکه آثار او در بدن
ظاهر است از بدن هم اثرها باو میرسد میکند و آن ملکات فاضله و ردیه و احوال دیگرست که
از اعراض نفسانی خوانند مانند شهوت و غضب و میل بلذت و نفرت از مولمات و حب
مال و جاه و مثال آن و نفس بحسب تجرد مستعد ادراک حقایق و وصول بمبادی و اطلاع بر مغیبات
باشد و بسبب ملکات و عوارض مذکور از آن محجوب باشد و اگر نفسی باشد مجبول بر اعراض از آنچه
مقتضی حجاب او باشد بر غیب مطلع شود لیکن بی کسبی و آن نفوس انبیا و اولیا باشد و اطلاع او بر غیب
بطریق انتقاش باشد بنقوشی که در عقول و نفوس سماوی که مبداء حرکات و افعال اجسام
سفلی است منتقش باشد بر مثال انعکاس از آینها بدیگر آینها که متحاذی باشد و اگر گاه منغمس شود در
امور بدنی و گاه ملتفت شود بعد از طرف بشباهت نفوس کاهنان باشد که چون شواغل بدنی
دور کنند و بعالم حقیقت رجوع کنند اطلاع یابند بر بعضی مغیبات بحسب استعداد و باشد که چون مستعد
اطلاع شوند از جهة توجه باین عالم بمختصی محتاج شوند که بر فعل خاص دون دیگر احوال و فعل شوند و آن

مخصوص با فکری باشد که در حیرت ایشان صالح شود یا آوازی که از بیرون استماع کنند یا امری که مجدد
شود در آن حال یا در میثاقی که در سبیل از آن غیب یا در سخن او احساس کنند یا بدلیل نجومی
از اوضاع کواکب تمسک کنند و بآن امر مجدد بر مطلوب استدلال کنند و خوابهای راست که مخبر بود
از غیب همین حکم دارد چه نفس در آن وقت از تدبیر بدن اعراض کرده باشد و مستعد شده انتقاش را
بنقوش آن عالم پس منتقش شود بنقشی خاص که فکر او در بیداری مخصوص آن نقش باشد از
جمله نقوش ممکن و این صنف مردم منقسم شوند بدو قسم یکی آنکه مجبول باشند بر مطالعه آن
طرف و اعراض ازین طرف و آن کسانی باشد که در نظر مردم واله و بیخویشتن نمایند و از
انسان سخنانی شنوند مخبر از غیب و دیگر قسم کسانی که گاه باینجانب ملتفت باشند و گاه بآنجانب
و بجبلت ازین طرف از طرفی بطرفی انتقال تواند کرد و معنی سخن بطلمیوس بعد از تقریر این مقدمه
آنست که کسانی که تقدمه معرفت از جزو افضل یابند یعنی از نفس ناطقه ایشان بیقین نزدیک رسند
و بآن نزدیکتر باشند بقوت الهی که در ایشان مرکوز باشد و آن استعداد انتقاش باشد بنقوشی
که در مبادی مجددات حاصل باشد که آن نقوش مقتضی وجود آن مجددات باشد و چون علم بعلت
مقتضی علم بمعلول باشد بخبر ایشان از غیب معلوم شود واجب الحصول بود و لیکن یقینی بود و بجهت آنکه اگر
چه با ایشان از علم موضوع جهة تقدمه معرفت یعنی علم احکام نجوم زیادت چیزی نباشد مراد آنست
که ایشان بر غیب اطلاع یابند و اگر چه از نجوم بسیار ندانند پس اگر کسی را گمان افتد که در کلمه اول
بآن زاد منها جهة این طایفه آخر گفته است آن گمان خطا باشد چه درین صورت اعلی منک است منها
جهت آن اندکست و نیز برین تقدیر تقدمه معرفت باشد و بر موضع منقسم منک و منها نه علم نجوم که
مطلوب از تقدیم آن تقدمه معرفت باشد و این مناقض کلمه اول باشد پس معلوم شد که این گمان باطلست
کلمه چهارم اذا طلب المختار الافضل فلیس بینه و بین المطبوع فرق **ترجمه**

مختار

مختار و مطبوع متقابلان باشند مختار کسی بود که بر فعل و ترک کاری یا بر دو فعل متقابل قادر باشد عدل و جور
قادر باشد و بجبلت ارادت یکطرف را ترجیح دهد و مطبوع کسی بود که بطبع مجبول بود بر میل بیکطرف بی التفات
از او و صادر شود بی التفات بدیگر طرف و معنی این کلمه اینست که آنکس که او را اختیار توجه باشد و قتی بجانب
مبادی و وقتی بجانب امور بدنی چون توجه کند بارادت خود بمبادی او را از آن جهة علم بمجددات
پیش از تجدد حاصل شود و آنکس که مجبول باشد بر مطالعه مبادی او را از آن جهة علم باشد بمجددات
پیش از تجدد و میان ایشان هر دو فرقی نباشد در معرفت مجددات بل اطلاع هر دو بر آنچه غیب
باشد از امور یعنی یکسان بود **کلمه پنجم** المطبوع فی الشیء هو الذی یوجد دلیل ذلک
الشیء قویا فی مولده **ترجمه** از آنچه در شرح کلمه سیوم گفته شد که بعضی مردمان مطبوع عند یعنی طبع
مجبول اند بر معرفت غیب و بعضی غیر مطبوع که باکتساب و توجه ارادتی باین مرتبه میرسند اینجا حکم عام
بیان کرد و گفت هر کسی که بطبع از او امری از امور صادر شود بی تکلف کسبی و تجشم تحصیل موجب
آن امر و دلایل آن امر در فلک قوی بوده باشد در وقت ولادت او یعنی در طالع او و قوت کواکب
بعضی ذاتی بود و آن بهم نبودن در خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه و تشریق یا تغریب محمود و مثال آن بود
و بعضی عرضی بود و آن بهم بودن در حیز و وتد یا مایلی الوتد یا فرح بود و اما معرفت ادله چنان بود
که مثلا اگر زحل قوی بود در آن کس طبع عمارت و زراعت خواهد و اگر مشتری قوی بود عدل و قضا
و وزارت خواهد و اگر مریخ قوی بود شجاعت و سواری بر وی غالب بود و اگر شمس قوی بود
تکبر و تسلط و اگر زهره قوی بود لهو و زینت و اگر عطارد قوی بود کتابت و حساب و اگر قمر
قوی بود تقلب در امور و تطلع اخبار و آثار **کلمه ششم** النفس المطبوعة فی تقدمة المعرفة
تحکم علی ثوانی النجوم و یکون اصابتها فیها اکثر من اصابة کثیر ممن یحکم علی النجوم انفسها
ترجمه و در بعضی نسخها ثوانی النجوم است و ثوانی نجوم احداث هوا را گویند که در آثار علوی ذکر

گرده اند مانند ابر و باد و هاله و قوس و قزح و ستاره و شهب و صواعق و رعد و برق و امثال آن
و دلالات این بر تجددات مانند دلالت باشد از یک معلول علتی بر دیگر معلول همان علت چنانکه از
شعاع بر حرارت و نفس مطبوع است که گفته اند که مجبول باشد بر توجه بطرف مبادی و چنان نفس را
اندک دلیل کفایت بود در حکم بتجدد متجددات چه اطلاع بر غیب او را بقوت باشد و در تخصیص مطلوب
معین او را بتخصیص احتیاج باشد که مقتضی توجه باشد بآن مطلوب چنانکه گفته اند پس از معقولی بمعقولی
باسانی نقل تواند کرد و در غیر ایشان این جنس استدلال بسیار باشد چنانکه بعضی بادها دلیل باشد
بر باران و بعضی دلیل بر خشکی هوا و بعضی هالات دلیل بر صحو و بعضی دلیل بر غنکه و امثال آن
چنانکه نزدیک اهل دریا و دهقانان و غیر ایشان معروف و مشهور بود و چون دلیل معلول
بر معلول دیگر ضعیف تر بود از دلیل علت بر معلول چه دلیل معلول مرکب بود از دلیل معلول
بر علت و از دلیل علت بر معلول دیگر اصابت نفس مطبوع که اتصال بمبادی او را ملکه است در استدلال
ضعیف بضعیف تر از جهت قوت ذاتی او زیادت باشد از اصابت دیگر نفوس چه تواند بود در استدلال
قوی تر از جهت ضعف آن نفوس در اطلاع بر مغیبات **کلمهٔ هفتم** فلا یقدر المنجم علی منع
کثیر من افعال النجوم اذا کان عالما بطبیعة ما یؤثر فیه ووطأ قبل وقوعه قابلا
یحتمله **ترجمه** پیش ازین گفته آمد که فعل تمام نشود الا بفاعلی که تأثیر کند و قابلی که متأثر
شود و معلوم شد که قابل تأثیرات اوضاع فلکی اجسام و نفوس ارضی است و ما را در بعضی ازین
اجسام و نفوس قدرت تصرف است پس اگر منجم وقت تأثیر علویات شناخته باشد تواند که قابل را
که محل تصرف او باشد مایل گرداند بقبول تا اثر فاعل در وی زیادت از اعتدال باشد یا بعکس
و لا بقبول تا اثر فاعل در وی کمتر از اعتدال باشد چنانکه کسی که داند که سرمای زمستان سخت
خواهد بود آلات دفع سرما معد گرداند تا سرما در وی آن اثر نکند که در کسی مانند او که آن

استعداد

استعداد نکرده باشد و همچنین اگر خواهد که تأثیر سرما در چیزی زیادت باشد از آنچه در مثل او آن چیز را
مستعدتر گرداند بقبول سرما را تا سرما زیادت کند و اینست معنی این کلمه که منجم تواند دفع بسیار
از افعال نجوم بشرط وقوف بر طبیعت قابل و قدرت بر تصرف در وی **کلمهٔ هشتم** انما ینتفع
بالاختیار اذا کانت قوة الوقت زائدة علی فضل ما بین القوابین فاما اذا کانت
مفترقة عنه فلیس یظهر اثر الاختیار و ان کان ما یستعمل فیه مؤدیا الی صلاح
ترجمه هر طالع که همه دلایل او سعود و قوی بود آن کس را که صاحب طالع بود نظیری نبود
در همه سعادت و خیرات و هر طالع که همه دلایل او نحوس و ضعیف بود آن کس را که صاحب آن طالع بود
در سعادت و خیر حظی نبود و در شقاوت و شر بی نظیر بود و این هر دو یا غیر موجود بود
یا نادر الوجود پس اکثر طوالع را دلایل از هر دو صنف باشد و بعد از تکافی دلایل خیر و شر
هر حاله که بران قرار گیرد آنرا قوام آن دلایل خوانند و چون اختیار یکسب جهت شخصی آن کس را لا محاله
باشد مطالع کوکب ها و دلایل حاضر در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را قوامی
باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی باشد و سعادت اختیار موافق آن نجم شود
انتفاع آن شخص بآن اختیار در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت متفاوت باشند و سعادت
اختیار مساوی تفاوت باشد ازان اختیار اثر زیادت سعادتی محسوس نشود و همچنین اگر
کمتر ازان بود و اگرچه استعمال اختیار در آن هر دو صورت مؤدی باشد بصلاح حالی چه وجود
آن اختیار از فایده فی نفس الامر خالی نبود و بر این قیاس باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر
قوام در دیگر طرف یا هر دو در طرف نحوست بود و در بعضی نسخها فضل ما بین القوابین است
و تغیر چنان بود که اگر قوت وقت ابتدا در کاری که باختیار نجومی ابتدا کرده باشد زاید بود
بر تغیر آن دلایل بعد ازان تا زمان انتهای انتفاع بآن اختیار بر وی ظاهر شود و آن کار

چنانکه مراد باشد تمام شود و اگر کمتر ازان بود اثر نفع ازان اختیار ظاهر نشود و اگرچه از سعی خالی
نبود بهیچ حال **کلمهٔ نهم** لیس یصل الی الحکم علی تمزیج الکواکب الا عالم بالاخلاق
والامتزاج الطبیعی **ترجمه** همچنانکه عناصر را که کیفیات متضادست چون ممتزج شوند
کیفیتی میان ایشان حادث شود که آنرا امزاج مرکبی گویند که ازان عناصر حاصل شود مقتضیات
اوضاع کواکب را نیز با یکدیگر آمیزش باشد تا از میان جمله اثری حاصل شود که مقتضای مجموع
آن اوضاع بود و در علم اخلاق نیز معلوم شده است که مبادی افعال ارادی سه قوت
است شهوی و غضبی و نطقی و از اعتدال شهوی خلقی پسندیده حاصل آید که آنرا عفت خوانند
و از افراطش خلقی ناپسندیده که آنرا فجور خوانند و از تفریطش خلقی ناپسندیده که آنرا
خمود خوانند و از ترکیبات این اخلاق در تحت شهوی خلقهای بسیار بود مانند حیا و رفق
و صبر و قناعت و سخاوت و اضداد هر یک از دو طرف و از اعتدال غضبی خلقی پسندیده بود که
آنرا شجاعت خوانند و از افراطش و تفریطش دو خلق ناپسندیده که آنرا تهور و جبن خوانند
و از ترکیبات این هر سه در تحت غضبی اخلاق بسیار بود مانند حلم و ثبات و همت و تواضع
و حمیت و اضداد هر یک از دو طرف و از اعتدال نطقی خلقی پسندیده بود که آنرا حکمت خوانند
و این حکمت نه آن حکمت بود که اسم علمی از علوم باشد و از افراط و تفریطش دو خلق ناپسندیده
که آنرا جربزه و بله خوانند و از ترکیبات این هر سه در تحت نطقی اخلاق بسیار بود مانند
ذکا و حسن تعقل و تحفظ و تفکر بصواب و تذکر و تصرف در معانی و اضداد هر یک از دو طرف
و این سه نوع اخلاق را نیز با یکدیگر آمیزشهای بسیار بود و از تألیف این سه خلق باعتدال
خلقی پسندیده که آنرا عدالت خوانند و از افراط و تفریطش دو خلق که آنرا ظلم و انظلام
خوانند و از ترکیبات این هر سه در تحت عدالت اخلاق بسیار مانند صداقت و وفا و شفقت و تودد

و تسلیم

و تسلیم و توکل و اضداد هر یک از دو طرف چنانکه علم اخلاق بر بیان آن مشتمل باشد و در کتب احکام نجوم
بیان کرده باشد که هر خلقی از تأثیرات کدام کوکب و امتزاج نظرها بر اثبات آن حاصل آید بطلیموس را
این کلمه بیان کرده است که حکم بر امتزاج تأثیرهای کواکب نتواند کرد مگر کسی که وقوف باشد بر
ترکیب اخلاق و امتزاج عناصر و تولد مرکبات بر وجه طبیعی از بسایط تا واقف شود از تأثیرات
مختلف بر حصول یک اثر از مجموع آن تأثیرات **کلمهٔ دهم** النفس الحکیمة تعین
الفعل الفلکی کما تعین الزراع القوی الطبیعیة بالحرث والتنقیة **ترجمه**
در کلمهٔ هشتم بیان کرد که منجم دفع بسیار افعال کواکب تواند کرد بسبب تصرف در قوابل
اینجا بیان میکند که نفس حکیم که داند که حق و خط هر امری که حادث شود چه باشد و طبایع
مرکبات و متجددات را ابداع چگونه باشد قادر باشد بترتیب قوابل بر وجهی که واجب
باشد تا اموری که متجدد شود بر وجهی متجدد شود که باید چنانکه برزگر چون خواهد که
زمینی مثلا گندم بار آورد بحرث چنانکه باید بسازد و اموری که تجدد آن ملایم نباشد
دفع آن بکند چنانکه برزگر زمینی را که خار بار آورد بتنقیه آنرا از خار پاک کند
و حاصل این حکم آنست که هر متجددی را فاعلی و قابلی را باید چنانکه گفتیم و هر چند فاعل
فلکی از تصرف اهل این عالم خارجست بسیار از قوابل در تحت تصرف ایشانست پس چون
متصرف حکیم باشد هر یک را چنان تدبیر کند که حادث ملایم ارادت او باشد **کلمهٔ یازدهم**
الصور التی فی عالم التركیب مطیعة للصور الفلکیة ولهذا استعملها اصحاب
الطلسمات عند حلول الکواکب فیها لما ارادوا عمله **ترجمه** صور فلکی چهل و هشت
صورت میخواهد که از منجمان اثر ثوابت اصور کرده اند بیست و یک در شمال و دوازده
بر منطقة البروج و پانزده در جنوب با صور در جات که اصحاب طلسمات گفته اند که با هر وجهی با

درجه چه صورت طلوع کند و بصور عالم ترکیب نباتات و حیوانات میخواهد و این حکم که در این کلمه یاد کرده است اصلیست که اصحاب طلسمات بنای علم خود بران نهاده اند مثلا در وقت طلوع صورتی یعنی ظهورش از تحت شعاع آفتاب یا طلوعش از افق بر وضعی مناسب آن عملی نقش بکنند که بزعم ایشان مرادی که خواهند از ان جنس حیوان یا نبات حاصل شود چنانکه رقعه کژدم و مار نویسند بوقت طلوع عقرب و حیه و بر جمله از مطالعه کتب این صناعت تفاصیل اعمال ایشان معلوم شود و پس بر تقدیر حصول مراد از هر حیوانی بوقت طلوع صورت ان حیوان یا رسیدن کوکبی بان صورت باین مانند که ان حیوان یا آن نبات درین عالم مطیع ان صور شود از فلک و در اختیارات از این کلمه نفع باشد چنانکه تعلیم را برجی اختیار کند که بر صورت مردم بود و دفع موذیات را برجی که بر صورتشان موذی باشد کلمهٔ دوازدهم استخدم النحوس فی الاختیارات واستعملها فی الموضع الذی یلیق بها کما یستعمل الطبیب الحاذق من السموم فی الدواء المقدار الکافی ترجمه اطباء در ادویه مولم محذورات بکار دارند و دفع ایلام را بر وجهی بمقارن چیزی که دفع مضرت محذورات کند و اگرچه محذورات از سموم شمرده اند همچنین منجم باید که در اختیارات نحوس بکار دارد در مواضع که بدان لایق بود مثلا خانهٔ دوازدهم در دفع اعدا و هشتم در دفع خصم و انرا از دلیل مطلوب و خانهٔ مطلوب دور دارند و از اوتاد ساقط و زایل کردانند تا در حصول مقصود خلل نکند کلمهٔ سیزدهم لا تستعمل الاختیار الا بعد تصحیح الرأی فی طبیعة الامر المختار و تعرف ما تبلغه قوة الارادة منه لتناسب بین القوة الفلکیة والقوی النامیة وکذلک ینبغی ان تتکلم علی ما دلت القضایا علیه ولا تنصرف الی الطبیعة الفلکیة وحدها فتکون کمن یقرأ کتابا لا یعرف لسان اهله لیس

بوفق بما جری هذا المجری ترجمه اختیار نشاید کرد الا بعد از انکه طبیعت آن کار که مطلوب باشد از اختیار معلوم کرده باشی و رای تو بران قرار گرفته و نگاهداشته باشی که قوت ارادت تو دران مطلوب تا چه حد تواند بود یعنی اختیاری که کنی تا چه غایت ممکن باشد که مطلوب حاصل کنی از ان جهة که نسبت داده باشی میان قوت فلکی و حدی که قابل را مقرر باشد در امکان قبول تاثیر فلکی مثلا کسی که اختیار کند جهت طلب فرزند نشاید که فرزند آرد و بچه شرط در چند مدت و چند عدد و از چه کس چه اگران معانی در قابل مرعی باشد طمع داشتن که کلا ان شرایط که واجب باشد رعایت ان بجهة اختیار فلکی از هر آدمی که باشد در هر سن که باشد بر هر وجه که باشد و در کمتر مدتی چندان عدد که در خیال آید از هر آدمی که باو جفت شود حاصل آید آن طمع محال بود و هم چنین باید که در بچه در شنیدن از ان وقت اختیار کرده باشند نظر کنی که چند بار خوانده و چه قدر از هر اختیاری مطابق ارادت آمده و حد ان چند بود تا بران قیاس کنی مطلوب خود را پس همه اندیشه در طبیعت فلکی منحصر مکن بلکه جانب قابل و مقدار امکان قبول را نیز اعتبار کنی که اگر مثل تو مثل کسی باشد که نامه میخواند و ان لغت نداند که نامه بان لغت نوشته باشند چه بر انچه برین قاعده باشد که فهم اعتماد نباشد و اگر حکمی کند درست نیاید کلمهٔ چهاردهم المحبة والمبغضة تمنعان من الاصابة و ظهور النفس یصغر العظیم و اخفاؤها یعظم الصغیر والصواب فیما بین ذلک ترجمه محبت اقتضای خیرخواستن کند بمحبوب و مبغضت اقتضای ضد خیر خواستن بمبغوض پس محب و مبغض در انچه تعلق بمحبوب و مبغوض داشته باشد از میل خالی نباشد اگر جزوی اقتضای طالع انسان باشد محبت دران میل بزیادت کند و مبغض میل بنقصان و در شیر فلکی پس کسی که حکم کند بر طالع کسی باید که از محبت و مبغضت انکس خالی باشد و همچنین طبیب که علاج کند و حاکم که فصل حکومت کند و چون این حکم ذکر کرد و بعد ازان

علت این حکم ذکر کرد و بعد ازان علت این حکم بیان کرد با انکه ظهور نفس یعنی میل روح حیوانی از باطن بدن بظاهر بزرگ را خرد شمرد و اختفای نفس یعنی روح از ظاهر بباطن خرد را بزرگ شمرد ظهور نفس حالتی بود که در حال خشم و شجاعت و دفع و محبت و امثال ان حادث شود در حیوان چه در ان حال خواهد که ملایم را قوی کرداند و منافی را قهر کند و خفای نفس حالتی بود که در حال خوف و جبن و حذر و دشمنی و امثال ان حادث شود چه در ان حال منافی را بیشتر از ان در حساب گیرد که باشد و ملایم را کمتر از ان پس باید که نفس کسی که در موضع آن باشد که حکمی کند در حال اعتدال بود و از عوارض که مقتضی میل باشد خالی بود کلمهٔ پانزدهم اذا دلت القوة الفلکیة علی شیء فاستشهد علیه بثوانی النجوم ترجمه پیش ازین گفته اند که ثوانی نجوم دلایل سفلی است مانند اثار علوی و غیر ان و اینجا امارات را میخواهد یعنی چون اوضاع فلکی اقتضای تجدد امری کند نگاه کن اگر امارت تجدد یابی آن امارات بمنزلت گواهی باشد بر حکم فلکی پس تو را علم حاصل آید باز خواندن ان حکم مثلا اگر اوضاع اقتضای بیماری بسیار کند در بهار و در زمستان متقدم امطار بسیار حادث شود ظن غالب شود بوقوع بیماری در بهار و بر این قیاس کلمهٔ شانزدهم ما اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا کان السابع و صاحبه منحوسین ترجمه طالع دلیل سایل باشد و سابع دلیل مسئول عنه پس چون در طالع سؤال سابع و صاحبش منحوس باشد دلیل باشد که مسئول عنه یعنی منجم بر حالی که باید نباشد و چون چنین باشد در رای او خطا بسیار متوقع باشد و این حکم خاص است بطالع سؤال مشروط بانکه سؤال از امور نباشد که منسوب باشد بسابع مانند خصومت و حرب و تزویج و شرکت چه در ان صورت نحوست سابع و صاحبش خاص باشد بمسئول عنه کلمهٔ هفدهم طوالع اعداء الدولة هی البروج السواقط من طالعها و طوالع المتمکنین

منها اوتادها و طوالع المتصرفین بینهما ما یلی الاوتاد منها و طوالع المدن فما کان منها عند بنائها دل علی ما یحدث فیها و ما کان منها عند تسلم ملوکها ایاها دل علی ما یحدث فی دولته بها و کذلک اذا کان الطالع ظهور دین دلت علی ما یحدث فی ذلک الدین بتلک المدینة ترجمه در اصطلاح منجمان برج زایل دیگر است و ان بازاء وتد و مایلی الوتد باشد و ساقط دیگر و آن بازاء ناظر باشد و زوایل چهار است سیم و ششم و نهم و دوازدهم و سواقط چهار دوم و ششم و هشتم و دوازدهم و از همه ضعیفتر دو خانه باشد که هم زایل بود و هم ساقط و آن ششم و دوازدهم است و درین عبارت بروج سواقط زوایل خواسته است چه بازای آن مایلی الوتد و وتد بکار داشته است پس چون خواهند که بدانند که مولودی در دولتی چه رتبت خواهند داشت اگر طالع او از طالع دولت زایل باشد دلیل باشد که از اعدای ان دولت خواهد بود و اگر مایلی الوتد باشد دلیل باشد که از متصرفان باشد دران دولت مانند وزرا و نواب و عمال و اگر یکی از اوتاد باشد دلیل باشد که از متمکنان باشد دران دولت چون ملوک و ولی عهد ایشان و بر این دلیل تنها حکم نتوان کرد تا دلیل ارباب بیوت و مواضع حظوظ با طوالع ملوک و وزرا و اعدا و غیر ایشان بان منضم نشود و اما در طالع شهرها سه وجه اعتبار کرده است یکی طالع بنای شهر و ان دلیل باشد بر حوادث که در ان شهر باشد از خیر و شر مادام که ان شهر باشد دوم طالع استیلای پادشاهی بران شهر و ان دلیل باشد بر انچه در دولت ان پادشاه در ان شهر حادث شود از نیک و بد مادام که آن پادشاه بران شهر مستولی باشد و سیم طالع ظهور دینی در ان شهر و ان دلیل باشد بر انچه در ان دین حادث شود در ان شهر مادام که ان دین ظاهر باشد و از این طالعها هرچه طالع وقت آن حدوث معلوم نتوان کرد طالع سالی که در ان سال آن ملک یا این دین ظاهر شود بجای طالع

بین و کسبکار دارند کلمهٔ هیجدهم اذا تولّت السعود مواضع الخوف جاءت بالکاده
من ذوی السلامة و ان نظرت السعود الی تلک الامکنة او کانت فیها دفعت
ذلک الخوف و علی حسب هذا ینقل فی الاربع التمزیجات ترجمه مواضع خوف در
مقابل مواضع امن باشد و سعود مقابل نحوس و از تمزیج این دو با این دو چهار صورت حاصل
شود اول آنکه مستولی بر مواضع خوف سعود باشد و مواضع خوف هشتم باشد و ششم و دوازدهم
چه از اول خوف مرگ و نکبت بود و از دوم خوف مرض و سیم خوف از اعدا و باشد که از هفتم
خوف از خصوم باشد و از چهارم خوف از عواقب و استیلای سعود بر مواضع خوف دلیل باشد
که مکروهی که متوقع باشد از اهل سلامت باشد چنانکه عدول بر کسی که او را حمایت کند و او را زیانی
دارد با خویشان و برادران چیزی از حقوق او تلف کند دوم آنکه مستولی بر مواضع خوف
نحوس باشد و حکمش بخلاف اول بود و یعنی مکروه از اهل شر و فساد رسد و سوم آنکه مستولی بر
مواضع امن و نفع و سعود باشند و دلیل بود بر آنکه فواید از نیکان و بزرگان رسد و چهارم
آنکه مستولی بر موضع نفع نحوس باشد دلیل باشد بر آنکه از اهل شر و فساد فایده یابد و نظر سعود
با مواضع خیر خیر فزاید و شریک بعد نظر نحوس شر فزاید و خیر نکاهد و این حکمها بیشتر در
طوالع سوالات باشد و در طوالع موالید هم اعتبار کردن درست باشد کلمهٔ نوزدهم
اکثر طبیعة الشیخ دعوه و ضلّه و اشتغال متبل تقلید القضاء علیه ترجمه
بیش از آنکه حکم کنی بر چیزی اول طبیعت اصل آن چیز استقصا کن بر آن وقوف حاصل کن و همچنین
بر فعل و انفعال آن اصل و سبزه و آزمایش و شیخ اصل مثلا حکم بر نوع انسان کنی یا بر دول و ملل
یا بر مدن و اقالیم یا بر عزان و هر یکی را بقا مدتی ممکن بود بخلاف دیگری در فعل و انفعال
هم چنین مثلا از وقت حکم شیخ را بقا چندان ممکن نبود که طفل را و تولید از جهت سستی

معین ممکن بود و از جهت سستی دیگر ممکن نبود و از ذکور ضعیف دیگر ممکن بود و از اناث ضعیف دیگر
و از خصیان آنچه از اینان ممکن بود ممکن نبود و هم چنین در انفعال و آنچه در صنف نوعی ممکن
بود در صنف نوعی دیگر نبود پس باید که از جمله هر یک از انواع و اصناف محکوم علیه از آنچه
مطلوب بود در حکم معلوم باشد تا حکم صحیح توانند بود و این حکمها از آن جمله است که تعلق بقابل و اثر دارد
کلمهٔ بیستم اذا کان النیران فی دقیقة واحدة و کان سعد فی جزء الطالع نال
السعادة فی حالته و کذلک اذا کان القمر فی دقیقة الاستقبال و السعد
فی درجة الطالع و یکون الامر هیکل هذا اذا کان النحس موضع السعد ترجمه
سهم السعاده را بروز از آفتاب تا قمر چندانکه باشد از طالع بر توالی بهمان عدد بشمرند تا جای
که برسد موضع آن سهم بود و بشب از قمر تا آفتاب بگیرند و از طالع بر توالی بهمان عدد بشمرند
تا موضع آن سهم بود یا از آفتاب تا قمر گیرند و از طالع بر خلاف توالی بشمرند و متقدمان
بشب همچنانکه شمرده اند که بروز اما متاخران سهم الغیب اعتبار کرده اند و آن بروز از قمر
تا آفتاب گیرند و بشب از آفتاب تا ماه پس هرگاه که آفتاب و ماه در یک دقیقه مجتمع باشند
این هر دو سهم در حقیقت طالع باشد و هرگاه که آفتاب و ماه در حقیقت مقابله باشند هر دو
سهم در حقیقت سابع بود و در صورت اول سعد در طالع مقارن سهم السعاده بود و در صورت
دوم سعد در سابع هم چنان و آن مقارنت اقتضای آن کند که مال و او فراشد و بسیار باشد خاصه
و سهم سعادت دلیل مال و بسیار باشد و اگر نحس در طالع یا سابع بود حرمان نقصان مال و فقر
و فاقه و وقوع خسران بسیار باشد و برین قیاس باید کرد و هر کجا که سهم السعاده مقارن سعدی یا
نحسی باشد در غیر طالع و سابع از میخها و ثوابت کلمهٔ بیست و یکم من تناول دواء
مسهلا و القمر مع المشتری نقص عمله و ضعف فعله ترجمه قمر بنوع قوت طبیعی باشد

و چون با مشتری باشد طبیعت قوی باشد پس از مؤثری غریب بسهولت منفعل نگردد و بدین سبب
عمل مسهلی که در آن وقت تناول کند ضعیف باشد و زهره این عمل نکند چه طبع او رقیق
اخلاط و ترطیب باشد کلمهٔ بیست و دوم مسّ العضو بالحدید و القمر فی برج
ذلک العضو مکروه ترجمه هر عضوی منسوب ببرجی است بحجامت کردن نشتر و دو
دست بکوزا دهم بر بقیاس تا پای که منسوب بحوت بود و چون قمر در برج عضوی بود
رطوبات بدن متوجه بآن عضو باشد و اقتضا نقص موذی بعضو باشد و بر قیاس سایر
بطالع منسوبست کردن نشاید تا آخر خانهای دوازده گانه و قمر در آن خانه که عضو با و
منسوب است آهن با و رسانیدن مصلحت نباشد کلمهٔ بیست و سیم تناول
الدواء المسهل و القمر فی العقرب او السرطان او الحوت و صاحب الطالع
یتصل بکوکب تحت الارض محمود و ان اتصل صاحب الطالع بکوکب فی وسط
السماء قذف الدواء و لم یستفرغ ترجمه بودن قمر در برجهای آبی اقتضاء حصول
رطوبت کند در ابدان حیوانات و با حصول رطوبت دارو مسهل انکایتی زیادتی
توانند بود و سیلان اخلاط با سانی بیشتر گردد و بهتر آن بود که در عقرب زهره بود
و اتصال قمر بکوکبی دلیل حرکت خلط و دارو باشد بجهت آن کوکب پس اگر کوکب تحت
الارض باشد دارو متوجه باسفل بدن شود اسهال کند و اگر کوکب بوسط السماء
باشد دارو قصد اعلا کند و قی برآید و بر جمله اتصالش بکوکبی فوق الارض در
طلب اسهال محمود نباشد اما در تناول دارو قی بر عکس بود و همچنین اتصال قمر بکواکب
سفلی در تناول مسهلات محمود باشد بکواکب علوی غیر محمود کلمهٔ بیست و چهارم اللابس
الجدید مکروه عملها و استعمالها و القمر فی الاسد و اعظمها اذا کان منحوسا او علی

مقابلة الشمس ترجمه مراد از عمل قطع جامه نوست و بعضی خیاطت و نسج هم مکروه
داشته اند اولی آنست که ابتداء خیاطت نکنند و نه ابتدای نسج و اما جمهور در عمل احتیاج
باشد باختیاری و چون ثبات در جامها مذموم است و استبدال محمود پس در ابتدای
عمل و ابتدای استعمال یعنی نو پوشیدن و بان زینت کردن قمر در برج ثابته نشاید
و ثابت ترین اسد است چه بسبب رأس نزدیکست بمطالع شر در بلاد شمالی بسیار صورت
اسد دال باشد بر توحش و تسلط و بعد از اسد عقرب ثابت تر باشد و درین باب
مذموم ترجیه هبوط قمر است در خانه مریخ و بعد از آن دلو که خانه زحل است و زحل دلیل
تأنی و ثبات است کم عاملتر ثور باشد که خانه زهره است و شرف قمر و چون قمر در بروج
ثابت بود و منحوس شر فزاید و دلیل نامرادی باشد در وقت استعمال آن جامه و مقتضای
طبیعت آن نحس و مقابله آفتاب هم نا پسندیده است چه اقتضای آن کند که نامرادی از جهة
حرکت و مسلطان باشد کلمهٔ بیست و پنجم مشاکلة القمر فی الموالید للکواکب
یجعل المولود متحرکا فیما یدلّ علیه فان اتفق ان یکون الکواکب قویة فی ذاتها
دلت علی تقلد امر منیر و ان کانت ضعیفة علی اتی حرکته اقوی من معرض و ظهور
ما تحرک فیه یکون من عکس تلک الکواکب فی الاوتاد الظاهرة و ما یلیها و الاشعاع
بیر یکون من سعادتها و علی هذا فقس ما بقی من القسمة ترجمه مشاکلت قمر
با کواکب نظر قمر بود بکواکب و امتزاجش با ایشان و نظر یا مقارنه باشد یا بتسدیس یا تثلیث
یا تربیع یا مقابله یا اعتبار ناظر و آن مشاکلت در موالید اقتضای آن کند که مولود سعی در آن
معنی کند که طبیعت آن کوکب بر آن دلالت کند مثلا اگر کوکب زحل باشد دلیل باشد بر آنکه
مولود با صبر و ثبات و وقار و تانی باشد و اگر مشتری بود دلیل باشد بر آنکه مولود با صلاح

وسداد و دیانت و مروت باشد و اگر مریخ بود دلیل باشد برانکه با شجاعت و قوت و هیبت و تسلط
بود و اگر زهره بود دلیل باشد برانکه با لهو و طرب و معاشرت و لیاقت باشد و اگر عطارد
بود دلیل باشد که با کیاست و فطنت و ذکا و تمیز باشد و در حال قوت و ضعف و ظهور
و خفا و سعادت و نحوست ان کوکب نظر باید کرد چه قوت ان کوکب دلالت کند برانکه
تقدم مولود در مقتضای طبیعت ان کوکب بقوت نظری زیادت از ان باشد که بقوت فعلی
و ضعف دلالت کند برانکه تقدم او بجمع زیادت از ان باشد که بنظری و همچنین دلیل
ظهور ان طبیعت از مولود تمکن ان کوکب باشد در اوتاد یا مایل الاوتاد فوق
الارض خارج از شعاع و دلیل خفای ان طبیعت در مولود اضداد ان باشد و دلیل
انتفاع و تمتع مولود در ان طبیعت سعد بودن ان کوکب باشد و دلیل انکه مولود
از ان طبیعت انتفاع نیابد و او در خطر و خایف باشد از ان منحوس بودن آن
کوکب و ترکیب این احوال از هشت نوع تواند بود که از ضرب دو در دو و در دو حاصل
اید و ان هشت نوع این است اول قوی ظاهر سعود دوم قوی ظاهر منحوس سیم قوی
خفی سعود چهارم قوی خفی منحوس پنجم ضعیف ظاهر سعود ششم ضعیف ظاهر منحوس هفتم
ضعیف خفی سعود هشتم ضعیف خفی منحوس و احکام هر یکی با امتزاج مدلولات مذکور
باشد و سعادت و نحوست اگر بحسب سیارات نباشد بحسب مقارنه ثوابت اعتبار باید کرد
و اگر قمر خالی السیر بود قوت و ضعف و زیادت نور او و نقصانش اعتبار باید کرد و بحسب
ان حکم کرد **کلمه بیست و ششم** کسوف النیرین فی اوتاد طوالع الموالید
و تحویلات السنین یفسد بطبیعة ذلک البرج والوقت بینهما ان یکون بنسبة
ما بین جزء الطالع وجزء الکسوف الی عاشرة و ثمانین جزوا کنسبة ما بین ابتداء

الکسوف

الکسوف وذلک الوقت الی ما یوجب جملة الکسوف من المدة والمدة لکل ساعة من کسوف
الشمس سنة ومن کسوف القمر شهر **ترجمه** کسوف افتاب و خسوف ماه اگر در وتدی باشد
از اوتاد طالع مولود ضرر رساند ان مولود را در انچه مدلول ان وتد باشد مثلا طالع
در تن او و عاشر در جاه او و سابع در ازدواج و شرکای او و رابع در آبا و املاک او و در دیگر
خانها هم بر قیاس الا انکه در اوتاد ظاهرتر باشد و در اوتاد و خانهای تحویل عالم ضرر رساند
کمتر از انکه در اوتاد و خانهای اصل و در بروج و در تحاویل سال عالم ضرر رساند و در مدلولات ان
برج که کسوف در وی باشد مثلا در حمل و ثور و جدی در بهایم و در جوزا و سنبله و میزان و نصف
اول قوس و دلو در نوع انسان و در سرطان و حوت در حیوانات آب و در اسد در سباع
و عقرب در هوام و در نصف اخر قوس در دواب از ابتدای کسوف تا اخر انجلا نگه کنند تا چند
ساعت و دقیقه بود اگر در تمامت مدت از ابتدای تا اخر انجلا فوق الارض بود و الا از ان
مدت انقدر که فوق الارض بود بگیرند پس در افتاب هر یک ساعت مستوی را یک سال گیرند و هر
دقیقه را شش روز و در ماه یک ساعت را یک ماه و هر یک دقیقه را نیم روز چند انکه براید زمان
تاثیر کسوف باشد از ابتدای کسوف تا اخر ان مدت و اعظم تاثیر کسوف در زمانی خاص بود
از ین مدت و ان چنان بود که اگر کسوف در جزو طالع کسوف بود معظم تاثیر در اول زمان تاثیر
باشد و اگر در جزو سابع باشد معظم تاثیر در اخر زمان تاثیر کند و اگر کسوف در جزوی دیگر باشد
میان سابع و طالع ما بین جزوی که کسوف در وی باشد و درجه طالع وسط کسوف باید گرفت به
امقدار یا صد و هشتاد درجه که میان سابع و طالع باشد مانند نسبت زمانی باشد که از اول کسوف
بود تا وقت معظم تاثیر با تمامی زمان تاثیر و این چهار مقدار متناسب بود و ثالث مجهول اول و ثانی مقدار
معلوم مجهول استخراج باید کرد یعنی ما بین اول کسوف و وقت معظم تاثیر الوقت معلوم شود و نظایر این سخن

بطلمیوس اشارت برانست که این اجزا بدرج سوا گیرند و متاخران مرابع مطالع میگیرند و ان چنان بود که مطالع
جزو بلد از مطالع طالع کسوف نقصان کنند انچه بیرون آید بر اجزای ساعات جزو قسمت کنند انچه
بیرون آید نسبت ان با دوازده چون نسبت ما بین اول کسوف و وقت معظم تاثیر باشد با تمامی زمان
تاثیر و ابو معشر طالع کسوف طالع بلد و کسوف میگیرد و دیگر میان طالع وسط کسوف گیرند
و این درست ترست **کلمه بیست و هفتم** تسییر الدلیل اذا کان فی وسط السماء فی کل
بلد بمطالع الفلک المستقیم و اذا کان فی درجة الطالع بمطالع ذلک البلد و فیما
بینهما بمطالع البلد جزء علی حسب موضعها و الموضعین المقابلین لهما علی حسب ذلک
و تسییر السهام علی هذا الاثر کلما زاد من مبادیها تاخرت **ترجمه** هر دلیل را که خواهند
که تسییر کنند دایره عظیم فرض کنند که بان دلیل و بدو نقطه شمال و جنوب در افق مولد یعنی
دو قطب دایره اول سموت بگذرد و ان دایره را افق حادث ان دلیل خوانند با دایره
تسییر ان دلیل و چون دایره عظیم توهم کنند که بر دو قطب معدل النهار و دو قطب افق ان دلیل
بگذرد یعنی دایره نصف النهار و ران افق بجزییات قطب معدل النهار و ان دایره باشد
از جانب اقصر عرض ان افق باشد و از اعرض افق حادث خوانند و از تصور این دو دایره
معلوم شود که هر دلیل که بر افق شرقی باشد افق بلد افق حادث ان دلیل باشد و عرض بلد
عرض افق حادث و لا محاله تسییر او بمطالع طالع باید کرد و ران بلد و تسییر مستوی او چنان
بود که هر سال را یک درجه بر مطالع او افزایند انچه حاصل اید با درج سوا کنند تا موضع
تسییر بر توالی بروج معلوم شود و هر دلیل که در عاشر یا در رابع بود و دایره نصف النهار
با و بگذشته دایره نصف النهار که افق است از ان قبل خط استوا دایره افق حادث ان دلیل
باشد و ان افق را عرض نبود و تسییر ان دلیل بمطالع خط استوا باید کرد و هر دلیل که بر غیر

غربی

غربی باشد افق بلد افق حادث او باشد و لکن عرض او در جنوب مساوی عرض بلد باشد که در شمال بود
و تسییر او بمطالع ان افق باید کرد بر تقدیر انکه در جنوب بود یعنی مطالع حمل در جنوب مساوی مطالع
میزان بود در شمال و هم بر قیاس در هر برجی و هر دلیل که میان دو وتد باشد اول دایره
افق او بحسب موضع او استخراج باید کرد و عرض افق حادث او و جهة عرض باید شناخت و باید دانست
که هر دلیل که در نصف صاعد بود از فلک یعنی میان عاشر و رابع در جهة شرقی عرض او شمالی بود
و هر چه در نصف هابط بود عرض او جنوبی بود پس بمطالع ان افق تسییر دلیل باید کرد و متاخران
تحقیق این عمل بغایت کمال رسانیده اند و اما متقدمان بران اقتصار نموده اند که ساعات
بعد دلیل از عاشر یا رابع معلوم کنند و نسبت ان با شش ساعت چون نسبت ما بین مطالع دلیل
بخط استوا و مطالع او بحسب موضع او و ما بین مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او ببلد گیرند
اگر در نصف شرقی بود یا مطالع نظیر او ببلد اگر در نصف غربی بود و بحساب اربعه متناسبه
مطالع او بحسب موضع او بیرون آرند و از ان تسییر کنند و این عمل تقریبی باشد و بروجه
تساهل و انچه متاخران می کنند تحقیقی باشد و بر اند و مطابق سخن بطلمیوس درین موضع
و اما تسییر سهام که بطلمیوس گفته است از جهة مشرق اید یعنی خلاف توالی بروج و علت ان
گفته است که اگر سیر مبداء سهم زیادت شود سهم از موضع خود متاخر شود و مثلا اگر طالع حمل باشد
بده درجه و افتاب در اول حوت باشد و ماه در نیمه حوت سهم السعادة از افتاب تا ماه
گیرند و از طالع بیفکنند تا در بیست و پنج درجه حمل باشد پس افتاب مبداء او باشد و چون سیر افتاب
زیادت شود و ماه ثابت باشد میان ایشان کمتر از پانزده شود و سهم بران تقدیر از بیست و
پنج درجه حمل کمتر اید پس بواسطه تقدیر سیر بر خلاف توالی بوده باشد اما این سخن علت این
دعوی را نشاید چه اگر تقدیر زیادت سیر قمر کنند که سهم السعادة ما را افتاب از بیست و پنج درجه بر توالی

متحرک شود و احمد بن یوسف که شرح ثمره کرده است علت تسییر سهام برخلاف توالی آن گفته است
که سهم کوکبی نیست بلکه بمثابت جزویست از فلک و چون حرکت اول برخلاف توالی است سهم
برخلاف توالی باید راند و اگر اجزای فلک برخلاف توالی باید راند طالع و عاشر برخلاف
توالی بایستی راند و باتفاق بر توالی می باید راند پس معلوم شد که این تعلیل باطل است و این
سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست و هیچ کس از منجمان سهم را برخلاف توالی تسییر نکرده است مگر
وقتی که مابین سابع و عاشر بود که او را تسییر کنند با سابع و آن برخلاف توالی بود و این عمل
هم بسهم خاص نیست چه اگر یکی از دیگر انجا باشد هم بر او جز تسییر کنند و حق آنست که ناقل که
سخن بطلمیوس نقل کرده است سخن او فهم نکرده است نقل بر وجهی کرده است که از آن هیچ وجه
صحیح نمیتوان نهاد والله اعلم **کلمه بیست و هشتم** اخفی ما یکون الشیء عند مجاسدة دلیله
الشمس او کینونته تحت الارض او فی مواضع عن مشاکلة بیته او شرفه و اقوی ما
یکون اذا کان دلیله سائراً من هبوطه الی شرفه و هو فی وتد ملایم لطبیعة الشیء
ترجمه درین کلمه دلیل غایت خفا و غایت قوت بیان میکند و غایت خفا را سه دلیل
نهاده است یکی استتار دلیل تحت الشعاع که دلیل خفا باشد و غایت آن محترقه دلیل
باشد و دوم بودن دلیل باشد تحت الارض و غایت بعدش از فوق الارض نقطه رابع باشد و سیم
بودن دلیل باشد در موضعی که مشاکل خانه و شرف او نباشد و معنی مشاکلت درین موضع مشابهت است
چه اگر مشاکلت بمعنی نظر باشد که پیش ازین گفته اند که هیچ موضع نبود از دوازده برج که ناظر
یکی از خانهای کواکب سبعه نبود اما در ماه و آفتاب ممکن باشد چه سنبله و جدی و حوت و سرطان
بخانه آفتاب که اسد است ناظر نبود و اسد و قوس و دلو و جوزا بخانه ماه که سرطان است ناظر نبود
و اما در شرف شما هم چنین چهار خانه از شرف هر کوکبی ناظر نبود چنانکه ثور و سنبله و عقرب و حوت شرف

آفتاب

آفتاب که حمل است ناظر نباشد و در دیگر کواکب برین قیاس و اگر مجموع خانه و شرف اعتبار کنیم
در آفتاب سنبله و حوت نه بخانه او ناظر بود و نه بشرف او و در ماه جوزا و قوس نه بخانه او
ناظر بود و نه بشرف و برهیچ کوکب را برجی نباشد که نه بخانه او ناظر بود و نه بشرف او پس معلوم شد
که مشاکلت اینجا نظر نمی خواهد و غیر مشاکلت تشریق علویات و تغریب سفلیات از آفتاب و برعکس
از ماه میخواهد و الا نگفتی بیته او شرفه پس مشاکلت موافقت در طبیعت میخواهد چه مشاکل
حمل و قوس است در طبیعت گرمی و خشکی و تری و جوزا و میزان و دلو مشاکل حمل و قوس اند در
گرمی و تری و میان ایشان در خشکی و سرطان و عقرب و حوت مباین ایشان اند بهمه وجوه پس مباینتی
است کلی و مباینتی است از بعضی وجوه دون بعضی و آفتاب را اشلثه مانع مباین خانه و شرف اند
مباینتی کلی و هشت برج دیگر مباین خانه و شرف اند مباینتی جزوی و ماه را هیچ برج مباین مجموع
خانه و شرف نباشد مباینت کلی اما ده برج دیگر مباین باشند مباینت جزوی بدین قیاس در
باقی کواکب و مستخرجین مشاکلت کواکب خانهای طالع را چنانکه بیوت افراح و شمس را عاشر و مشتری را
طالع و زهره را سابع و برین قیاس در باقی کواکب و باید دانست که در موالید اگر دلایل
خفا حاصل بود صاحب طالع را مولود از چشم مردم و در چشم احوال مختفی باشد و این دلایل
زنان پسندیده باشد و در مسایل اگر دلیل خفا در دلیل مسئله حاصل بود و دلیل مسئله تحت
الشعاع و متصل بود با آفتاب یا تحت الارض و سایر بر رابع آن چیز ظاهر نشود و اگر تحت الشعاع
و منصرف بود یا تحت الارض و از رابع درگذشته بعد از اختفا ظاهر شود در اخبار است اگر
مطلوب اختفا سری باشد باید که متصل باشد و در رابع تا آن سر ظاهر شود و اگر مطلوب
اختفای شخصی بود باید که منصرف باشد و از رابع درگذشته تا بعد از اختفا امید ظهور آن شخص
باشد و اما قوت کواکب در کانه بود یکی قوت ذاتی کوکب یا قوت عرضی او نه بقیاس با جزوی دیگر

٣٥

متحرک شود و احمد بن یوسف که شرح ثمره کرده است علت تسییر سهام برخلاف توالی آن گفته است
که سهم کوکبی نیست بلکه بمثابت جزویست از فلک و چون حرکت اول برخلاف توالی است سهم
برخلاف توالی باید راند و اگر اجزای فلک برخلاف توالی باید راند طالع و عاشر برخلاف
توالی بایستی راند و باتفاق بر توالی می باید راند پس معلوم شد که این تعلیل باطل است و این
سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست و هیچ کس از منجمان سهم را برخلاف توالی تسییر نکرده است مگر
وقتی که مابین سابع و عاشر بود که او را تسییر کنند با سابع و آن برخلاف توالی بود و این عمل
هم بسهم خاص نیست چه اگر یکی از دیگر انجا باشد هم بر او جز تسییر کنند و حق آنست که ناقل که
سخن بطلمیوس نقل کرده است سخن او فهم نکرده است نقل بر وجهی کرده است که از آن هیچ وجه
صحیح نمیتوان نهاد والله اعلم کلمه بیست و هشتم اخفی ما یکون الشیء عند مجاسدة دلیله
الشمس او کینونته تحت الارض او فی مواضع عن مشاکلة بیته او شرفه و اقوی ما
یکون اذا کان دلیله سائراً من هبوطه الی شرفه و هو فی وتد ملایم لطبیعة الشیء
ترجمه درین کلمه دلیل غایت خفا و غایت قوت بیان میکند و غایت خفا را سه دلیل
نهاده است یکی استتار دلیل تحت الشعاع که دلیل خفا باشد و غایت آن محترقه دلیل
باشد و دوم بودن دلیل باشد تحت الارض و غایت بعدش از فوق الارض نقطه رابع باشد و سیم
بودن دلیل باشد در موضعی که مشاکل خانه و شرف او نباشد و معنی مشاکلت درین موضع مشابهت است
چه اگر مشاکلت بمعنی نظر باشد که پیش ازین گفته اند که هیچ موضع نبود از دوازده برج که ناظر
یکی از خانهای کواکب سبعه نبود اما در ماه و آفتاب ممکن باشد چه سنبله و جدی و حوت و سرطان
بخانه آفتاب که اسد است ناظر نبود و اسد و قوس و دلو و جوزا بخانه ماه که سرطان است ناظر نبود
و اما در شرف شما هم چنین چهار خانه از شرف هر کوکبی ناظر نبود چنانکه ثور و سنبله و عقرب و حوت شرف

آفتاب

٣٦ ٥٦

آفتاب که حمل است ناظر نباشد و در دیگر کواکب برین قیاس و اگر مجموع خانه و شرف اعتبار کنیم
در آفتاب سنبله و حوت نه بخانه او ناظر بود و نه بشرف او و در ماه جوزا و قوس نه بخانه او
ناظر بود و نه بشرف و برهیچ کوکب را برجی نباشد که نه بخانه او ناظر بود و نه بشرف او پس معلوم شد
که مشاکلت اینجا نظر نمی خواهد و غیر مشاکلت تشریق علویات و تغریب سفلیات از آفتاب و برعکس
از ماه میخواهد و الا نگفتی بیته او شرفه پس مشاکلت موافقت در طبیعت میخواهد چه مشاکل
حمل و قوس است در طبیعت گرمی و خشکی و تری و جوزا و میزان و دلو مشاکل حمل و قوس اند در
گرمی و تری و میان ایشان در خشکی و سرطان و عقرب و حوت مباین ایشان اند بهمه وجوه پس مباینتی
است کلی و مباینتی است از بعضی وجوه دون بعضی و آفتاب را اشلثه مانع مباین خانه و شرف اند
مباینتی کلی و هشت برج دیگر مباین خانه و شرف اند مباینتی جزوی و ماه را هیچ برج مباین مجموع
خانه و شرف نباشد مباینت کلی اما ده برج دیگر مباین باشند مباینت جزوی بدین قیاس در
باقی کواکب و مستخرجین مشاکلت کواکب خانهای طالع را چنانکه بیوت افراح و شمس را عاشر و مشتری را
طالع و زهره را سابع و برین قیاس در باقی کواکب و باید دانست که در موالید اگر دلایل
خفا حاصل بود صاحب طالع را مولود از چشم مردم و در چشم احوال مختفی باشد و این دلایل
زنان پسندیده باشد و در مسایل اگر دلیل خفا در دلیل مسئله حاصل بود و دلیل مسئله تحت
الشعاع و متصل بود با آفتاب یا تحت الارض و سایر بر رابع آن چیز ظاهر نشود و اگر تحت الشعاع
و منصرف بود یا تحت الارض و از رابع درگذشته بعد از اختفا ظاهر شود در اخبار است اگر
مطلوب اختفا سری باشد باید که متصل باشد و در رابع تا آن سر ظاهر شود و اگر مطلوب
اختفای شخصی بود باید که منصرف باشد و از رابع درگذشته تا بعد از اختفا امید ظهور آن شخص
باشد و اما قوت کواکب در کانه بود یکی قوت ذاتی کوکب یا قوت عرضی او نه بقیاس با جزوی دیگر

در کتب مدخل مذکور است و دیگر قوت او و قیاس با مطلوب چنانکه مثلا کوکبی که دلیل مطلوب شود در
تحصیل آن مطلوب قوی باشد و دلیل این قوت و جبر وت بکار رفتن کوکب از هبوط بشرف
مانند آفتاب میان میزان و حمل و ماه میان عقرب و ثور و در کواکب دیگر هم برین قیاس بشرط
آنکه راجع نباشد و دیگر بودن او در وتدی ملایم طبیعت مطلوب چنانکه اگر مطلوب سعادتی
جزئی یا نفع بود یا درازی عمر در وتد طالع بود و اگر مطلوب جاهی یا عملی یا قربت پادشاهی
باشد در وتد عاشر بود و اگر مو جلتی یا مشارکتی یا مقارنت عزیزی بود در وتد سابع بود
و اگر ثبات امری یا حصول ملکی یا نامی و یا عاقبتی محمود بود در وتد رابع بود **کلمهٔ بیست و نهم**
الزهرة تكسب المولود في العضو الذي يكون لبرجها التذاذا والكواكب تعطي بالها
ان تعطي مثل ذلك **ترجمه** هر عضوی منسوبست ببرجی سر و اعضا که بر سر باشد بحمل و گردن و شور
و دو کتف و دو دست بجوزا و سینه و دل بسرطان و پشت باسد و شکم بالات بسنبله و کمرگاه
و میان بمیزان و عورت و آلت تناسل بعقرب و سرین و ران بقوس و زانو بجدی و ساقها
و کعبها بدلو و قدمها بحوت و هر کوکب دال باشد بر حالی از احوال مردم چنانکه زهره بلذت و زحل
بسکون و تانی و مشتری بر جمال و مریخ بر حدت و سبکی و آفتاب بر بزرگی و عظمت و عطارد بر ذکا
و الفطنه و ماه بر سرعت و حرکت و چون کوکبی در برجی باشد و در ولادت ان حال در ان عضو زیادت
باشد از آنکه در دیگر اعضا پس اگر بر وجهی ملایم باشد ان حال در ان عضو بر وجهی محمود بود و اگر
بر وجهی غیر ملایم باشد بعکس مثلا زهره در حمل دلیل ان بود که لذت مولود در نظر یا بجلی اهتمام
یا ذوق یا استماع بود و اگر در ثور بود لذت او در کردن افرازی بود و یا در معانقه و اگر در جوزا
بود در رقم بدست و انگشت و سبکی تعلق دارد و اگر در سرطان بود در بخور در دل و جگر دارد
و اگر در اسد بود در تحمل مشاق و حمل اثقال و استاد و اگر در سنبله بود در اکل و شرب و اگر در میزان

بود در مصارعت و مقاومت و اگر در عقرب بود در شهوت راندن و اگر در قوس بود در ملازمت
امخاذ و اگر در جدی بود در رکوب و اگر در دلو بود در رایت دن و ایشاد کی نمودن
و اگر در حوت بود در جستن و پای کوفتن و برین قیاس در دیگر کواکب و بروج **کلمهٔ سی ام**
اذا لم يتفق لك مجاسدة القمر للكوكبين فاطلب مجاسدته للكوكب من الثابتة على طبيعة
مزاجها **ترجمه** هرگاه که خواهند که حال امر کب از دو امر کرده کوکب بران دو امر دال
باشند لذت بر وجه جمیل که زهره و مشتری بر لذت و جمال دال اند قمر را در اختیاری که بان
حال تعلق دارد نگاه کنیم تا بان هر دو کوکب متصل یا با هر دو مقارن کدام وقت باشد
ان وقت اختیار کنیم پس اگر اتفاق چنین یافته نشود کوکبی از ثوابت که بر مزاج ان دو کوکب
بود طلب کنیم و وقت مجاسدهٔ قمر با ان کوکب اختیار کنیم تا مطلوب حاصل آید **کلمهٔ سی و یکم**
الكواكب الثابتة تعطي العطايا المخاد جه عن القياس ولكن اماكنه بسوء **ترجمه** چون
دلایل مولودی قوی حال باشد بقوتهای ذاتی و عرضی مولود را بلند ترین مرتبه از مراتب اهل
بیت یا ابنا و جنس او برسانند پس اگر کوکبی از کواکب ثابته در طالع یا عاشر یا مقارن نیّر
نوبت یا سهم السعادة باشد مولود را از حد مراتب اهل بیت و نسبت ابنای جنس بگذرانند و عطاهای
دهنده که از حد او باشد چنانکه یکی را از بازار ایان بجه پادشاهی یا منصبی بزرگ رساند و باشد که بعاقبت
ان کس مذموم باشد و ان چنان بود که ان کوکب بر مزاجی بود مرکب از مزاج نحسین و باید که بدانند
که کواکب ثابته سه صنف اند اول کواکبی که از قدری بزرگ باشد و بر طبیعت سعود مطلق
باشد مانند سماک اعزل و نسر واقع و چنین کواکب سعادت مطلق دهند چون جا سد دلیل باشند
یعنی بجرم ان کوکب و دلیل بهیکلطف اشتر باشد دوم کواکبی که از قدری بزرگ باشند یا کهتر از ان
و مزاج ایشان بخسین امتزاج بود مانند قلب الاسد و قلب العقرب و عین الثور و منکب الغرس

و چنین کواکب بجاسده عطای بزرگ دهند و اگر بیشتر با ایشان رسد قطع کند و عاقبت عطاهای
ایشان مذموم باشد و سیم کواکبی باشد که نحس مطلق باشد مانند سماکها و ان کواکب هیچ سعادت
ندهند و جز نحوست نکنند و اعتبار ثوابت در طوالع قرانات و سالها هم مفید باشد
کلمهٔ سی و دوم العمل في تعليل الرجال من اهل بيت الملك على مشاكلة مواليد الحبشة
الملك في الوقت الذي قام فيه ذلك الملك **ترجمه** چون طالعها مبدا ملتها و دولتها
و جلوس پادشاهان بپادشاهی معلوم باشد که هر کس از ابنای ان ملت و دولت و یا از اهل
ان پادشاه بود و طالع او مشاکل ان طالع باشد او را در ان ملت و دولت یا در پادشاهی
ان پادشاه حظی هر چه تمامتر حاصل شود و اعتبار این مشاکلت از اعتبار دلایل ریاست و تفوق
قوی تر است و احمد بن یوسف که شرح این کتاب کرده است اورده است که حمارویه بن احمد را
که حاکم اعمال مصر بود پسری آمد هارون نام بر طالعی که منجمان گفتند که در ان طالع دلیل ریاست و مهتری
نیست یکی از منجمان که نامش صالح بن الولید الیتمی بود ان طالع بدید و بدانست که ان طالع پسر حمارویه است
حکم کرد بانکه پدر ده سال حاکمی کند اما حکم او چنان روا نباشد که حکم پدرش علت ان حکم از او
پرسیدند گفت طالع او عقربست و شمس در سنبله و طالع جد او احمد بن طولون همین بود و بعد از
وفات صالح حکم او راست شد و هارون نه سال و چند ماه حاکم مصر بود اما نه چون جد خود
و این حکم را استوا و سبب ریاست شود **کلمهٔ سی و سیم** اذا انتهى تسيير دليلة ولد
الى كوكب يوجب قطعا ما ت ملكها او من بجس فيها فكل كوكب يكون في برج الانتهاء
لتحويل السنة من سني الدولة فهو يدل على موت عظيم منها في تلك السنة على طبيعة
ذلك الكوكب **ترجمه** طالع دولتها و دلیلهای ان دولت را از ابتدا وقت طالع تسییر کنند
بمطالع افق هر در جه را سالی و بدرج سوا بهتها برایند هر برجی را سالی پس اگر تسییر بکوکبی قاطع

رسد ملکی یا رئیسی بزرگ را از اهل ان دولت قطع افتد در ان وقت و اگر کوکبی غیر قاطع و دلیل
دولت باشد و انتهای او رسد بزرگی از اهل ان دولت را نکبتی یا قطعی باشد و ان کس بر طبیعت
ان کوکب باشد مثلا اگر زحل باشد پیری یا مردی یا عورتی تمام و اگر مشتری باشد قاضی
یا صاحب منصبی بزرگ و اگر مریخ امیری از امرای لشکر و اگر آفتاب باشد بزرگی از خاندان
ملک و اگر زهره باشد زنی بزرگ از زنان بزرگان و اگر عطارد باشد دبیری بزرگ و اگر قمر
باشد ولی عهدی یا حاجبی بزرگ پس اگر کوکب مشرقی بود یا صاعد ان شخص جوان باشد و اگر مغرب
یا هابط بود پیری باشد و ثبات ان کوکب در وتد دلیل محل ان شخص باشد و قوتهای او از
شرف و حظ دلیل بزرگی و سعادت او و دلیل اعمال و بسیاری او برین قیاس **کلمهٔ سی و چهارم**
اتفاق شخصين على شيئ ما يوخذ من دليل ذلك الشيئ في مولديهما فان كان
على مشاكلة محمودة كان بينهما اتفاق جيد واقواهما موضعا يقوم مقام الفاعل
والرئيس واضعفهما يقوم مقام المنفعل والمرؤس **ترجمه** چون خواهند که
بدانند حال موافقت و مخالفت میان دو شخص در صنعتی یا شغلی یا امری دیگر دلیل ان
صناعت یا ان امر در هر دو طالع بطلبند مثلا در زراعت زحل هر دو و در وزارت و قضا
مشتری هر دو و در لشکر کشی مریخ هر دو و در سلطنت شمس هر دو و برین قیاس اگر میان ایشان
مشاکلتی محمود باشد مانند نظر مودت و قبول دلیل اتفاق هر دو شخص بود در ان کار و اقوی
از ان دو دلیل دلالت کند بر آنکه صاحبش پیش و حاکم باشد بر دیگری و اگر میان ایشان مشاکلتی
مذموم باشد دلیل عداوت و مخالفت ان دو شخص بود و اگر هیچ مشاکلت نبود نه موافقت باشد
میان هر دو و نه مخالفت **کلمهٔ سی و پنجم** المحبة والبغضاء توخذان من تبديل مواضع
النيرين في مواليدهما ومشاكلة طوالعهما تدل على المودة والبروج المطيع اشد

مجبة ترجمه مراد انست که چون موضع شمس یکی بموضع قمر دیگری ناظر باشد بمودت دلیل دوستی
باشد میان هر دو واگر ناظر باشد بنظر عداوت دلیل دشمنی باشد و هم چنین اگر طالع
هر دو یکدیگر را ناظر باشد بنظر دوستی یا دشمنی هر برج که مستعلی باشد بر دیگری ان دیگر
برج مطیع باشد و صاحبش را محبت زیادت بود از ان که صاحبش مستعلی باشد و اصطلاح چنان بود
که چون برجی طالع بود برجی فوق الارض برو مستعلی باشد و گفته اند که برج مطیع برجهای
بود که بر صورت مردم یا حمل و ثور و جدی باشد بخلاف سرطان و اسد و عقرب و حوت
و نیز گفته اند معوجة الطلوع مطیع مستقیمة الطلوع بود و چون میان نیرین و طالعها این شکل
و مخالفت بود میان ان دو شخص نه دوستی بود و نه دشمنی و ابو العباس گفته است شمس در
موضع قمر و قمر در موضع شمس و نظر ان دو موضع بیکدیگر بتربیع دوستی ایشان مشوب بود بمجاسده
کلمه سی و ششم المستولی علی مکان الاجتماع فی مثل درجته و تلک من اوتاد کل کائن
فی ذلک الاجتماع من الاشخاص الانسانیة وکذلک الاستقبال ترجمه اصل نمودار
بطلمیوس که بان طالع مولد تخمینی معتدل کنند ازین کلمه است و ان چنان بود که مستولی بر جزو
اجتماعی یا استقبالی که بر ولادت متقدم بود معلوم کنند و موضع او در وقت ولادت مساوی
درجه وتدی کنند که بدان درجات نزدیکتر بود از اوتاد طالع تخمینی آن مولد و اگر مستولی
مطلق مطابق نیفتد شریک مستولی و ان کوکبی بود که حظ او از حظ مستولی کمتر باشد در ان جزو
بجای مستولی بکار دارند و عمل این نمودار مشهور است میان اهل این صنعت و بعضی درجات ممر مستولیات
بجای درجات طول ایشان بکار دارند کلمه سی و هفتم اذا انتهی کوکب فی ربع من ارباع
السنة الی موضع من فلک البروج الذی اذا حلت فیه الشمس تحرک الهواء فی کیفیة
ما و کان الکوکب موافقا لتلک الکیفیة قوته فی ذلک الربع و علی هذا فقل ترجمه

یعنی چون کوکبی گرم مزاج در تابستان برجی رسد که چون افتاب بان برج رسد هوا گرم شود ان تابستان
گرم تر از معهود باشد مانند مریخ در اسد در تابستان واگر در زمستان رسد سرما کمتر از معهود
باشد و برین قیاس در هر فصل از باقی فصول مانند زحل در جدی در زمستان در شدت سرما و برین قیاس
در دیگر کواکب کلمه سی و هشتم استخدم الکواکب الیابانیة فی بناء المدن والمتحیرة فی
بناء الدور وکل مدینة تبنی والمریخ فی وسط السماء او کوکب من الیابانیة علی
طبعه فانه اکثر ما هلک السلاطین علیها بالسیف ترجمه کواکب ثابته را یابانی خوانند
که مانند مردم بیابان نشین همراه و بیراه و بهر مواضع فرو آمده باشند و چون کواکب را که بر مزاج
سعود باشد در اوتاد طالع شهرها افکنند ثبات و بقاء ان شهرها در بسیار سالها برحال پسندیده
و عدم تغیر از ان حال حاصل شود از جهة سعادت مزاجها و بطوء حرکات و در بناء سرایها
که از بقا و ثبات ممکن نباشد کواکب متحیره که بطبع سعد باشند بکار دارند و چون وسط السما
خانه سلطانست اگر مریخ یا کوکبی از ثوابت بر مزاج در وسط السما باشد تسلط بر اهل ان شهر
عاقبت قتل باشد و همچنانکه عاشر خانه ملوک باشد طالع خانه رعایا باشد و سابع خانه مخالفان
و رابع خانه عمارت و عواقب ان بقاع و دیگر کواکب بر مریخ قیاس باید کرد کلمه سی و نهم
یکاد ان یکون من طالعه السنبلة او الحوت اقوی الاسباب فی سلطانه و من طالعه
الحمل او المیزان اقوی الاسباب فی موته و من طالعه العقرب او الثور اقوی الاسباب
فی مرضه و علی هذا فقس سایر الطوالع ترجمه چون صاحب هر خانه دلیل باشد بر سبب
مقتضی مدلول ان خانه و صاحب طالع دلیل شخص باشد که طالع اوست پس چون صاحب طالع
صاحب عاشر بود هم شخص باشد که سبب جاه خود شود و اگر صاحب ثامن بود هم او سبب مرگ
خود شود و اگر صاحب سادس بود هم او سبب بیماری خود شود و اگر صاحب رابع بود هم او

املاک خود کند و عوقب او بسعی او اتفاق افتد و اگر صاحب ثانی بود هم او کسب مال خود و تیز
ان کند و اگر صاحب ثانی عشر بود هم او سبب عداوتهای مردم باشد با خود و این حکمها انگه واجب
شود که اسباب دیگر با این سبب منضم شود و از این سبب حکم جزم نکرده است لفظ یکاد آورده
است یعنی نزدیک باشد و این لفظ مقتضی ترجیح بیش نبود کلمه چهلم اذا کان عطارد
فی برج زحل و هو قوی فی ذاته اعطی المولود جودة الفکر فی الاصول وان کان
فی برج المریخ اعطی جودة البداهة والسفه واقوی الموضعین الحمل ترجمه
عطارد دلیل فهم و سرعت رویت و نطق است و زحل دلیل تعمق و رسیدن
بغور افکار و تانی در کارها پس چون عطارد قوی باشد بقوت ذاتی و در خانه
زحل باشد از طبع زحل استفادت تعمق کند پس فکر او صواب کند در اصول و حقایق
امور و چون مریخ دلیل طیش و حدت است اگر در خانه مریخ باشد بیهوده گوی و سفیه طبع
باشد و چون از خانهای مریخ حمل منقلب است این اثر در وی ظاهرتر باشد و عقرب بموجب
ثبات حدت سبب با کم کند پس ان اثر زود ظاهر نشود و اگر در خانهای مشتری باشد فصاحت
و وعظ خلق و تذکر فایده دهد و اگر در خانهای زهره باشد هزل و مجون و مضاحک فایده
دهد و اگر در خانه افتاب بود سخنهای او از سر تکبر و بزرگ منشی باشد و اگر در خانه ماه
باشد قلت فکر و تعجیل نمودن در سخن فایده دهد و از امتزاجات کواکب حالهای مرکب از
مقتضیات طبایع ایشان تقاضا کند کلمه چهل و یکم سوء حال الحادی عشر و صاحبه
فی قیام ملک دلیل علی ما یلحق وزراءه واعوانه من السوء وعلی هذا یکون سوء حال
الثانی دلیلا علی الکتاب الزهد معه ترجمه عاشر طالع جلوس پادشاه دلیل
باشد و حادی عشر که ثانی عاشر است دلیل وزرا و اعوان او و خزاین او و طالع دلیل

رعیت باشد و ثانی دلیل اعوان و اموال ایشان پس بدحالی حادی عشر و صاحبش دلیل بدحالی
وزرا و فساد اموال پادشاه باشد و بدی حال ثانی دلیل فساد احوال رعایا و سوء تدبیر
مدبران امور ایشان باشد و ران دولت کلمه چهل و دوم اذا تولت النحوس طالع مولد
فان صاحبه یلتذ بالاشیا البشعة و ربما استطاب الروایح الکریهة و غیر ذلک مما
شاکل هذا ترجمه چون نحوس غیر ملایم طبایع اکثر اهل نوع اند پس اگر بر طالع کسی والی
شوند و هیچ سعد را دران موضع حظی نباشد و ناظر نباشد لامحاله طبع صاحب طالع مخالف
طبایع اکثر اهل نوع باشد پس لذت از چیزها یابد که منفر دیگران باشد مانند غذاهای
ناخوش و بوهای مکروه و جامهای وسخ و معاشرت با مردم کریه لقا که جامها خلق دارند
دوست تر دارد و از انچه موجب لذت دیگران باشد نفرت گیرد پس اگر نحس زحل باشد التذاذ
او بچیزهای سرد و سیاه و گران و چیزی و تاریک و ناخوش بطعم و بوی باشد و اگر مریخ باشد
بچیزهای گرم و تیز و تلخ و سوزان و حیوانات موذی و مشغوف شدن و تیز باشد و برین قیاس
کلمه چهل و سیم احذر نحوسة الثامن و صاحبه للخارج والثانی و صاحبه للداخل
ترجمه بخارج مسافر میخواهد و بداخل کسی که دخول بلد یا مسکن کند و چون سابع مسافر را دلیل
مقصد باشد و ثامن ثانی اوست دلیل احتیاج و فواید او باشد در سفر و طالع دلیل داخل
بلد است و ثانی دلیل مال و غذا و فواید او باشد در مسکن پس بدین سبب از نحوست این دو خانه
در حال سفر و دخول بلد حذر میباید و ابو العباس گفته است سابع و ثامن در حال سفر معتبر
نیست و از نحوست ثامن احتراز از ان فرموده است که ثانی مقابله نحوس گردد و ز چنان که او
تصور کرده است کلمه چهل و چهارم اذا کانت العلة والقمر فی البرج الذی کان فیه نحس فی مولد
او تربیعه او مقابلته فانها صعبة واشدها ان یکون ذلک النحس فیه او فی مقابلته

لدهمل موهبة من المقابلة او التربيع واذا كان في موضع سعد فهي سهلة الا
ان يكون مزاج العلة ملائما لطبيعة السعد فهذا بعد ان يمعن النظر في مقدار
العلة كما قلنا وصفه ترجمه در مبدء بیماری کنند تا موضع قمر کجا باشد اگر در موضع
نحسی بود از انچه در طالع اصل بوده است یا در تربیع یا در مقابله او ان بیماری سخت بود
و تباه تر از ان چنان بود که همان نحس در مبدء بیماری همانجا باشد یا بر تربیع یا مقابله
ان موضع باشد یا قمر با دو نحس باشد خاصه اگر برج ان عضو باشد که علت در او باشد و چنز
اگر طبیعت نحس برج و ملایم ان علت باشد و در سادس یا ثامن باشد و اگر در موضع سعدی
باشد یا سعد ناظر بود بموضع او بیماری سهل باشد و سهل تر انکه همان سعد هم انجا باشد
یا ناظر او در وقت بیماری خاصه نظر مودت و انکه سعد قوی حال بود دیگر که علت از ان
جنس بود که ان سعد اقتضا کند و ان در مشتری مانند ذبحه و خناق و ورم اعضاء دل و انچه از
غلبه باد و خون باشد و در زهره مانند امراض جگر و معده و اسهال بلغم و خون و امراضی
که از کثرت رطوبت و فساد ان باشد و باید که اول مقدار علت شناسی چه اگر ریحی باشد
که از ان خطری بود مانند زکام یا حمی یوم بیقین حکم نکنی بسختی بیماری و اگر چه از دلیل باشی
باشی و اگر ریحی باشد که در ان خطری عظیم باشد مانند تب دق و سل و ذبول شایخ حکم
نکنی بسهولت مطلق و اگر چه از دلیل واقف باشی و این از ان جمله است که در علم النجوم نیک
ونهایت شرح داده اند کلمه چهل و پنجم الاجتماع على الاشياء المستعملة على المجرى
الطبيعي في الملة يفسدها النحوس والتي على المجرى الطبيعي في غير الملة وعلى غير
المجرى الطبيعي يفسدها السعود ترجمه اجتماع اشخاص بنوعی ان اگر بر وجهی باشد
که در طبیعت رخصت باشد و در شریعت و رسم جایز مانند ترویج نظر نحوس در مبدء ان کار

مفسد بود و چنانکه بایستی نشود و نظر سعود معاون باشد و اما انچه بخلاف طبیعت رخصت باشد و بخلاف
شرع یا رسم جایز نه مانند زنا یا در طبیعت رخصت نباشد مانند سحق و لواط نظر سعود در وی
مفسد باشد و نظر نحوس شاید که معاون باشد و علت انست که سعود اقتضای اموری کنند که
ملایم طبایع جمهور و طبایع ایشان باشد و نحوس بخلاف ان کلمه چهل و ششم اذا كان طالع العليل
على ضد نصبة مولده ولم تكن السنة انتهت الى تلك النصبة فهو ردي جدا
ترجمه طالع علیل طالع مبدء علت و لفظ نصبت انکه طالع تحویل سال و انتهاء و طالع
علت سابع یا رابع یا ثامن طالع اصل باشد و اولاتر انکه اولا در سعادت و نحوست
دو ضد چه هرگاه که چنین بود و طالع تحویل سال و انتها و طالع او موافق و مشاکل
طالع اصل نباشد دلیل تباه باشد اما اگر طالع تحویل یا انتها ضد اصل نباشد
و طالع مبدء علت موافق اصل و سعود حاضر یا نحس نباشد کلمه چهل و هفتم کل مولود لا
يكون طالعه ولا القمر في بروج ذوات صور انسية فصاحبه منقبض من الناس
ترجمه چون طالع و موضع صاحب طالع و هیلاج بروجی باشند که بر صورت مردم باشند
مانند سنبله و نیمه اول قوس و مثلثه هوای ان شخص با مردمان مستانس باشد و اگر هیچ کدام
نباشد صاحبش مستوحش بود و از مردم منقبض پس اگر برجهای باشد بر صورت بهایم
ما اهلیه متحمل باشد و اگر بر صورت سباع باشد متکبر و متسلط باشد و اگر بر صورت جانوران
آبی باشد از مردم و نفور و گریزان باشد کلمه چهل و هشتم اعظم السعادات في الاوتاد
من الكواكب الثابتة ومن اوتاد القرانات والاستقبالات ومكان سهم السعادة
الدولة في الطالع ترجمه چون کواکب ثابته که بر مزاج سعود باشند بجرم در نفس طالع
یا عاشر یا مقارن صاحب طالع یا هیلاج باشند و طالع وتدی باشد از اوتاد دولت

یا طالع قران صغری یا اوسط مقدم و مستوری باشد و ان بودن کواکب علوی در شرقی
افتاب و کواکب سفلی در غربی افتاب و در ماه بعکس و سهم سعادت که در طالع دولت
افتاده باشد در طالع مولد باشد سعادت بزرگ اقتضا کند و این کلمه در نسخه احمد بن
یوسف کلمه سی و هشتم است و تا اینجا عدد کلمات متفاوت است کلمه چهل و نهم اذا وقع في
مولد نحس مكان سعد في مولد اخر دل على ان مكروها يلحق من مولده النحس في شخص
المكروه من طبيعة الكوكب وما يقع بينهما على حسب طبيعة الاكثر وعلى هذا يطرد
كل ما وقع في القسمة ترجمه این حکم را چهار قسم باشد نحس در مکان نحس و نحس در مکان
سعد و سعد در مکان نحس و سعد در مکان سعد و در قسم اول هر دو
شخص یکدیگر را مضرت رسانند و در قسم دوم و سیم صاحب نحس صاحب سعد را مضرت رساند
و صاحب سعد با و منفعت و در قسم چهارم هر دو یکدیگر منفعت رسانند و منفعت و مضرت
بحسب طبیعت سعد و نحس باشد چه مشتری جاه و حشمت و مال دهد و زهره لذت و الفت و انس
و مودت و زحل کبر و حیلت و خدیعت و شکایت و مریخ ضرب و قتل و صلب و تسلط و طبیعت
مکان چنان بود که در طالع بنفس رسد و در ثانی بمال و در عاشر بجاه و برین قیاس
کلمه پنجاهم اذا كان عاشر طالع التابع هو طالع المصحوب وتشاكل المبتز
على احدهما المبتز على الاخر فتشاكلهما مودة دائمة فانه سعد وكذلك طالع الملوك
اذا كان سادس طالع مالكه وطالع الوزير اذا كان سابع طالع في وجهها وحفظت
الشرايط المتقدمة من المشاكلة المحمودة في دلائلهما دامت ايامهما واستقامت
امورهما وقل الخلاف بينهما ترجمه درین مثالها باشد که منفعت از یکی بدیگری باشد چنانکه
در مثال اول و دوم که در هر دو صاحب طالع را از صاحب عاشر و سادس منفعت بود و اما

در مثال سیم هر دو را از یکدیگر منفعت بود چه همچنانکه سابع خانه زوجه صاحب طالع است طالع
خانه زوج صاحب سابع است و شرط انست که میان مستولی بر یکی نه و مستولی بر دیگر خانه نظر
دوستی باشد و مستولی از یکدیگر و هر دو نیکو حال و مسعود چه هرگاه که چنین باشد میان ایشان
سالهای بسیار امیزش و موافقت باشد و مخالفت کم اتفاق افتد و اگر یکی سعد بود و دیگر
نحس و نظر مستولی صاحب سعد را سیرت نیک بود و صاحب نحس را سیرت نه نیک بود اما موافقت
حاصل بود کلمه پنجاه و یکم اذا كان طالع صاحب عاشر طالع مصحوب فان التابع
يتامر على صاحبه وكذلك اذا كان صاحب السادس لمولود في وسط السماء فعقل
التدبير من صاحب الطالع كان حسن المملكة لغلمانه وعلى هذا القياس ما جرى
هذا المجرى ترجمه یعنی چون طالع متابع عاشر طالع انکس بود که متابع پیرو او بود
یا صاحب طالع متابع صاحب عاشر انکس بود ان متابع بر مقدم خویشتن حکم کند و همچنین
چون صاحب ششم که خانه عبید و خدم است در عاشر طالع کسی افتد دلیل ان باشد که
او غلامان خود را نیکو و بزرگ دارد و برین قیاس اگر صاحب سیم در عاشر طالع کسی بود
برادران او مدبر و بزرگ کنند و هم چنین در صاحب پنجم و عاشر قوی تر او تا دستی
رفعت و سلطنت است بدین سبب این حکم برین وجه بعاشر خاص است و در دیگر خانها هم بر قیاس
توان کرد و از سعادت و نحوست دلیل حسن معاشرت و سوء ان معلوم کرد کلمه پنجاه و دوم
لا تغفل امر المائة والعشرين قرانا التي للكواكب المتحيرة فان فيها علم اكثر ما يقع
في عالم الكون والفساد ترجمه قرانها که میان کواکب سیاره افتد صد و بیست باشد
از ان جمله بیست و یک ثنائی است و سی و پنج ثلاثی و همین قدر رباعی و بیست و یک خماسی
و یک سباعی اما جهت انکه زحل را با هر یک از شش کوکب دیگر شش قران باشد و مشتری را

باهر یکی از پنج کوکب که بسبب او بود پنج قران باشد و مریخ با چهار کوکب و شمس با سه کوکب و زهره
با دو کوکب و عطارد با یک کوکب و مجموع بیست و یک قران باشد داما در خانی بسبب انکه
چون دو دو بیست و یک اند اکر هر یکی را از این ثنائیات اسقاط کنیم پنج با هم بست و
یکم تواند بود داما ثلاثی سی و پنج بود چه زحل مشتری با پنج و زحل و مریخ
با چهار و زحل و شمس با سه و زحل و زهره با دو و زحل و عطارد با یکی ممکن بود
و مجموع پانزده بود و درین پانزده زحل داخل بود و چون زحل را اسقاط کنیم
مشتری با مریخ در چهار و با شمس سه و با زهره در دو و با عطارد در یکی و مجموع ده
بود و چون مشتری را هم اسقاط کنیم مریخ با شمس در سه و با زهره در دو و با عطارد
در یکی و مجموع شش باشد و شمس با زهره در دو و با عطارد در یکی و مجموع سه بود و زهره
با دو کوکب که تحت او اند یکی پس مجموع ثلاثیات پانزده و ده و شش و سه و یکی باشد و ان سی
پنج بود و چون هر یکی از این سه کوکب که در ثلاثی واقع اند از مجموع هفت کوکب اسقاط کنیم
چهار بماند پس رباعیات هم سی و پنج بود داما سداسی که بنفس یکیک ممکن بود و ان شش سباعی
یکی بیش نتواند بود و مجموع که ضعف بیست و یک و ضعف سی و پنج بود با شش و یکی صد و بیست
بود پس قرانات بر صد و بیست نوع بیش ممکن نباشد و هر چه عود ان کمتر اتفاق افتد تاثیر
ان بیشتر و دراز تر بود تا بجهت که گفته اند قران سباعی دلیل طوفانات و انقلابات کلی
باشد و قران قمر با دیگر کواکب تنائی که در هر ماه واقع بود تاثیری اندک کند کلمهٔ ۵۳
موضع القمر فی مسقط النطفة طالع المولد هو الجزء الطالع من الفلک فی مسقط النطفة
و موضع القمر فی مسقط النطفة هو الجزء الطالع مع الولادة ترجمه این معنی که
درین کلمه یاد کرده است صاحب کتاب که نمودار هرمس که انرا نمودار مسقط النطفه کویند مبنی بر
این است

بر این است و هرمس در کتابی که منسوب باو است و از اکثر اهل اساس خوانند این معنی یاد
کرده است و در موالید نه ماهه مکث اوسط مولود در رحم مدت نه دور اوسط قمر
او را ده است که مدت دویست و هشتاد و سه روز و پنج ساعت باشد و گفته اند که چون
قمر فوق الارض بود مکث کمتر از این بود و غایت نقصان نیم دور قمر بود و ان بحسب بعد
قمر از طالع و قرب او کم و بیش بود و چون تحت الارض بود مکث از این بیشتر بود
و غایت زیادت هم نیم دور بود پس چون قمر از درجه طالع بگیرند و بر سیر وسط
بگردانند قمر قسمت کنند انچه بیرون اید مقدار نقصان یا زیادت باشد انقدر از
مکث اوسط نقصان کنند اگر قمر فوق الارض بود و بر او افزایند اگر تحت الارض
بود مکث اوسط ان مولود باشد و با مکث حقیقی تفاوت کند بسبب تعدیل قمر کمتر از
یکروز که از ان کمتر بود یا بیشتر و چون قمر ولادت تخمین بگیرند و از طالع وقت
کنند در مبداء مکث طالع مبداء مکث معلوم شود قمر در ان وقت هر کجا باشد طالع
مولود باشد و این نمودار مشهور است میان منجمان و بعضی عوام کویند این هرمس
ادریس پیغمبر است کلمهٔ پنجاه و چهارم الطوال یکون ادلتهم فی دوائر افلا کها ف
طوالعهم فی اواخر بروجها فاستعن مع ذلک بتشریق الکواکب و تغریبها
و مقامها و البروج الدالة علی الطول و القصر ترجمه دلیل کوکبی را گویند
که حظ او در طالع مولود بیشتر باشد و بذروه موضعی خواهند که بعدش بحسب خارج
مرکز و تدویر از مرکز عالم بیشتر باشد و بحضیض ان موضع که بعدش کمتر باشد و معرفت
ابعاد بمعرفت خط قایمه معلوم شود و در حساب تعدیلات بمقادیر ابعاد معین
گردد و اواخر بروج از اول برج تا تمام حدی یا وجهی که در اول برج باشد

داواخر بروج هم بر این قیاس مقدار حدی یا وجهی که در آخر برج افتد و تشریق دلیل
طول باشد و هم چنین سرعت سیر و تغریب و بطوء سیر دلیل است بر قصر و هم چنین آفاق
و بروج دراز مطالع دلیل طول باشند و کوتاه مطالع دلیل قصر و طول و قصر پدر
و مادر مولود هم اعتبار باید کرد پس اگر ادلهٔ طول غالب باشد مولود طویل باشد
و اگر ادلهٔ قصر غالب باشد قصیر باشد و اگر ممتزج باشند معتدل بود کلمهٔ پنجاه و پنجم اذا لم
یکن للادلة فی طالع المولود عرض کان نحیفا و اذا کان لها عرض کثیر کان
المولود سمینا فان کان العرض جنوبیا کانت الحرکة سهلة علیه مع کثرة لحم
و ان کان شمالیا کانت ثقیلة علیه و یتصرف الادلة فی الرجوع و الاستقامة
و المقابلة یفعل ذلک ایضا ترجمه دلیل اگر شمس بود داد را عرض نبود
و اگر قمر یا کواکب علوی باشد و ما راس یا ذنب نزدیک باشد عرض شان نبود داما زهره
و عطارد را چون سه عرض باشد هر کاه که ان عرضها در هر دو جهت ملحق فی شوند
از عرض نبود و عدم عرض در دلیل اقتضا نحافت و لاغری مولود کند و وجود عرض
اقتضای فربهی و غلظ کند و چون عرض بسیار بود در غلظ بیفزاید پس اگر عرض
شمالی بود و ان در قمر و کواکب علوی انکاه بود که هر یک از راس جوزهر گذشته
باشد و بذنب نرسیده و در کواکب سفلی انکاه که عروض سه کانه هیچ کدام جنوبی نباشد
یا اگر باشد شمالی زیادت باشد مولود را با فربهی و زفتی حرکت بدشواری باشد و اگر
عرض جنوبی باشد و ان بخلاف ان باشد که گفته آمد حرکت بر و سهل و آسان باشد و در
کواکب پنج کانه مقام اول و رجوع دلیل ضخامت بود و مقام دوم و استقامت دلیل
نحافت و باید که درین حکم از حال پدر و مادر و جنس مولود درین باب غافل نباشند
کرا انرا

کرا انرا از جهت قابلیت ماده اثری تمام باشد کلمهٔ پنجاه و ششم کل بناء یتصل ادلته
بکوکب تحت الارض فلیس ینتفع ترجمه در اختیار بنا نهادن این حکم اعتبار
باید کرد تا در هر بنا که خواهد که ثابت کنند اتصال دلیل بکوکبی فوق الارض اختیار کنند
و علامت ان بود که بسمت راس نزدیکتر بود و باید که ان کوکب صاعد بود در افلاک
و در عرض و در شمال و دلیل صاعد و مسعود و اگر بنا بایست خواهند اتصالش بکوکبی تحت
الارض اختیار کنند باطل و دلیل هم با بطور جنوب کلمهٔ پنجاه و هفتم صیر المریخ
یعمل فی السفینة اذا لم یکن فی وسط السماء و الحادی عشر فانه فی هذین
الموضعین یتلف ما فی السفینة بتسلط اللصوص علیها و ان کان الطالع
مع هذا منحوسا بکوکب من الثابتة فی طبیعة المریخ احترقت السفینة بما فیها
ترجمه دلیل صاحب کشتی عاشر و دلیل مال او حادی عشر است و مریخ دلیل تسلط
و خاینان پس چون مریخ درین دو موضع باشد بوقت عمل کشتی یا رکوب روی دلیل
تسلط دزدان کند بر کشتی و مالی که در کشتی بود و اگر کوکبی از ثوابت بر طبیعت مریخ
مانند قلب العقرب و راس الغول و دبران و منکب الاسد با طالع مقارن باشد و این
مواضع با ان منحوس دلیل سوختن کشتی باشد با هر چه که در کشتی بود از سبب افراط
طبیعت آتش و انچه دلیل کشتی است داما اگر مریخ در غیر ان دو خانه باشد ضرر
او کمتر بود از انکه طبیعت آتش را انچه تعلق بآب دارد با غلبهٔ آب تصرف کمتر کند و طالع
کشتی طالع ابتدای تجارت و طالع کندن و در آب و طالع رکوب در وی باشد کلمهٔ پنجاه هشتم
فی الربع الاول من الشهر و السنة تمتد رطوبات الاجساد و فی الربع الثالث جزر
و علی حسب ذلک الربعان الباقیان ترجمه ربع اول از ماه یعنی از وقت اجتماع

تا رسیدن ماه بتربیع آفتاب به ربع اول از سال یعنی از حلول الشمس به اول حمل تا حلول او به اول سرطان
وقت مد رطوبات باشد در ابدان یعنی از عمق هر جسدی بروی پوست ظاهر او بر آیند و در ربع
دوم رطوبات جزر کنند یعنی از ظاهر روی بباطن روند و در ربع سوم مانند ربع اول گشت
و ربع چهارم مانند ربع دوم و معالجان ابدان و اهل دریاها را این حکم انتفاع باشد و زیادت
نور قمر و نقصان او و صعود او و … در طول و عرض بدین باب اعتبار تمام باشد کلمهٔ پنجاه و نهم
اذا کان ثانی عشر صاحب السابع منحوسین … العلیل فاستبدل بطبیبه ترجمه این حکم خاص است
بطالع وقت سؤال از حال بیمار چه طالع آن وقت و صاحبش دلیل بیمار باشد و سابع
و صاحبش دلیل طبیب پس تبدیل طبیب او واجب باشد و چون منحوس باشند دلیل عدم انتفاع
بعلاج آن طبیب پس تبدیل طبیب مصلحت باشد و ابوالعباس گفته است طالع بیمار و صاحبش دلیل
او باشد و سابع او و صاحبش دلیل طبیب و در سؤال طالع دلیل طبیب بود و سابع دلیل بیماری
و عاشر دلیل بیماری و رابع دلیل عاقبت و این سخن اصلی دارد کلمهٔ شصتم انظر الی
موضع القران الاصغر من طالع السنة التی یکون فیها منتقلا و ما یکون بینه و بینه
من البروج یکون سنون الی اعظم ما یکون فیه ترجمه از قرانات مشتری و زحل اول
قران آنکه در مثلثه ناری افتد قران اکبر خوانند و اول قرانی که در مثلثه دیگر افتد قران اوسط
خوانند و دیگر قرانات را اصغر خوانند پس از قران اکبر تا قران اکبر دیگر قریب بهزار سال
بود و از قران اوسط تا او دیگر قران ربع آن مبلغ بتقریب و از قران اصغر تا قران اصغر
نزدیک بیست سال و طالع هر قرانی طالع سالی باشد که قران در روی افتد و موضع قران
درجه است که قران در آن درجه باشد پس مابین درجه طالع و درجه قران بر توالی بگیرند و بهر
برجی سالی حساب کنند و بهر درجه دوازده روز و از وقت قران چندان مدت بشمرند آنجا که رسد

وقت وقوع بزرگتر حادثه باشد که در آن قران افتد کلمهٔ شصت و یکم لا تقض علی غائب
ان سئلت عنه بموت حتی تستغنی الا یکون نائما و لا اسکرا ناولا بانه مجروح حتی
تستغنی بان لا یکون متصلا و لا بان … حتی تستغنی بان لا یکون عنده
ودیعة بان انقضاء علی حسبها واحد ترجمه در کلمهٔ دوم رفته است که هم چنانکه صاحب ادراک
صورت کنند مانند صورت محسوس کسی که حکم کند بر نجوم محکوم علیه او صورتی باشد شبیه بصورتی که در
عالم واقع و موجود باشد پس باین سبب حکم مسئله باید که میان مرده و خفته و باشد میان مجروح
و فصد کرده و میان مالک مال و امینی که مال ودیعت باشد جز ویکی او فرق نتوان کرد پس از
حکمی استغنا باید کرد آنچه ثابت بر آن حکم باشد و گفته اند ابراهیم بن المهدی در وقتی که از مأمون
پنهان شده بود در بغداد یکی از منجمان در ستر نزدیک او تردد کردی روزی مأمون منجم را
سؤال کرد از موضع ابراهیم ایشان در طالع وقت نظر کردند آن منجم گفته بود تا طشتی را آب
در ریخته بودند و کرسی در آن میان آب نهاده و ابراهیم را بر آن کرسی نشانده منجمان گفتند او در
کشتی بجانب هندوستان رفته است کلمهٔ شصت و دوم البحارین … للاعلال … من الاعراض
التی یظهر فیها انتقال حال العلیل اما الی خیر و اما الی شر فی زمان … هی کینونة
القمر فی زوایا مربع محیط بر الفلک المستقیم و التغیر الذی یکون قبلها و ینذر بها هی
کینونة القمر فی زوایا المثمن و الذی قبل هذا هو کینونته فی زوایا ذی الستة عشر ضلعا
هذا بعد ان یکون حال المریض جاریة علی الاستواء و لم یدخل شیء من خارج فاذا وجدت
فی هذه الزوایا سعودا من الثابتة و المتحیرة دل علی انتقال صالح و ان وجدت فیها
نحوسا دل علی انتقال ردی الا ان یکون النحس مضادا للعلة و هو فی خیره و القمر
فی هذه المراکز یدل علی العلل الحادة و الشمس علی العلل المزمنة و کذلک کوکب

یلیها الکواکب من الاخلاق ترجمه این کلمه مشتمل است بر معرفت ایام بحران در امراض حاده
از دیگر روزها چه نزدیک اطبا چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم
تا بیست و یکم و روزهای دیگر بعد از آن روزهای بحران است و بحران صحیح دیده کرده است از
جهت آنکه بحران در روزهای دیگر افتد آن بحران بتباهی انجامد و بحران حرکات طبیعت است
با علت و در آن اگر طبیعت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد و اگر مغلوب شود بشر انجامد و چون
فلک مستقیم یعنی دایره معدل النهار بچهار قسم متساوی کنند و بر تربیع و مقابله معین شود
بحسب مطالع و مدرج سوا باشد که … تدرک نکند و باین سبب وقت بحران از عین تربیع
پیشتر یا پستر افتد و تربیع و مقابله اوقات است که قمر که دلیل حوادث عالم کون و فساد است
در آن اوقات بنظر عداوت بموضع اصل ناظر باشد و چون موضع اصل که در ابتداء مرض
قمر آنجا بوده اقتضاء مرض کرده باشد موضعهائی که مخالف آن موضع باشد اقتضای نقصان
و ضعف آن علت کند و مدد کند حرکت طبیعت در آن وقت ادا ابطال و اصلاح بیشتر کند چه خصم را
در حال ضعف آسان تر قهر توان کرد باین سبب بحران در این اوقات نیکوتر باشد و ادا
سلامت بیشتر از آن کند که در غیر آن اوقات پس بحرانهای بزرگ هفتم و چهاردهم و بیستم
تا بیست و یکم باشد و چون دور قمر در بیست و هشت روز و کسری تمام شود و به بیست و هشت
نرسد ربع اول در روز هفتم تمام شود و نصف در روز چهاردهم و تقدم و تأخر
ساعات بحران از دو … از آن روزها خارج نباشد اما سه ربع تمام میان بیستم
و بیست و یکم باشد و باین سبب بتقدم در بیستم افتد و بتأخر در بیست و یکم و رسیدن با موضع
اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از آن دور دیگر گردد اما بقاء علت تا آن وقت دلیل
عسر ماده علت و قلت حرکت آن ماده باشد پس آن بحران ضعیف باشد و چون هر ربعی بدو

قسم مساوی کنند چنانکه همه فلک بهشت قسم کرده باشند در زوایای مثمن هم بحران باشد
و اثر ایام انذار خوانند که در هر جزوی از آن انذار کند بحران که در ربع افتد
چنانکه چهارم انذار کند بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم ببیستم تا بیست و یکم و بیست و چهارم
به بیست و هشتم و چون هر قسمی را باز بدو نیم کنند تا در فلک شکلی شانزده گوشه بدید آید
در آن اوقات هم باشد که بحرانها یا انذاری باشد زاویهٔ اول در میان دوم و سیوم
باشد و زاویهٔ سیم میان پنجم و ششم و زاویهٔ پنجم در روز نهم و زاویهٔ هفتم در میان دوازدهم
و سیزدهم و زاویهٔ نهم میان پانزدهم و شانزدهم و زاویهٔ یازدهم روز نوزدهم و زاویهٔ
سیزدهم روز بیست و دوم و زاویهٔ پانزدهم میان بیست و پنجم و بیست و ششم و این اوقات
تا اوقات اول که تمامی شانزده بحران باشد و طبیبان این بحرانات شناسند از
طریق تجربه اما علت آن ندانستند و در بحرانی که میان دو روز باشد سرگردان باشند و بر یکی
جازم نباشند پس اگر در موضع بحران سعدی باشد آن بحران بزوال علت ادا کند و اگر
نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد با تیلای علت و ضعف طبیعت ادا کند مگر
وقتی که تأثیر نحس چندان باشد که هم مقتضی صحت شود بشرط آنکه نحس نیک حال باشد
در حیز خود و این بحارین بر آن قرانات … باشد که طبیعت و علت با یکدیگر بر نظم طبیعی
باشد و از خارج سببی دیگر با در علت نشود و بیمار را ترسا ندا اما اگر بنوعی علت که باول
مرض بوده باشد سببی دیگر مضاد طبیعت با علت منضم شود این ترتیب بر وضع خود بماند و باید
که این بحارین مذکور که بر سیر قمر مقدر است امراض حاده را باشد و اما امراض مزمنه را
از سیر آفتاب دلیل باید ساخت و اوقات رسیدن او بزوایای شانزده گانه خود باشد
و چون طبایع و آثار دیگر کواکب که نمودار اخلاق حیوانات باشد معلومست از انقلابات آن

در اوقات بحرانها حکم باید کرد بحدوث احوال مناسب آثار ان کواکب کلمهٔ ۶۳ القمر یحفظ الجسد بمشابهته ایاه فی التصرف ترجمه قمر بهر کواکب پیوندد و هیچ کوکب با او نپیوندد و همچنین تن جانور از هر قوت که در جانور باشد چون غاذیه و نامیه و قوت شهوی و غضبی و دیگر قوتها متاثر شود و در هیچ قوت موثر نباشد پس این وجه قمر را بتن جانور شبهت باشد و اینست علت طالعها که بران حکم قمر را دلیل تن نهند کلمهٔ ۶۴ اذا جعلت دقیقة الاجتماع مبدا و امر کز البحران اندرت بتغیر الهوا فی ذلک الشهر فی زوایا الاجتماع وکان الحکم فیها علی المستولی علی زاویة شکل منها فانه یدل علی طبیعة الهواء بعد ان تستثنی طبیعة الزمان الخاص ترجمه و این کلمه بحران تغیر هوا می خواهد از حالی بحالی همچنانکه در امراض گفته آمد و دقیقه اجتماع مبدا شهور قمری باشد و نقطه تربیع اول قمر با شمس و مقابله او و تربیع دوم مبادی اربع باشد همچنانکه در زوایا مربع گفته آمد در باب بحران و این چهار مبدء را اگر خواهند وطالعهای هریک ازاین مبادی و مواقع کواکب دران طالع دلیل احوال هوا باشد دران ربع و طالع اجتماع نیر در نیمه ماه و طالع استقبال در نصف اخر معتبر باشد و باید که از مقتضای هر طالعی مقتضای طبیعت زمان حاضر استثنا کند چنانکه اگر دلیل سرما چند در تابستان حکم نکنند بسرما سخت ولیکن حکم کند بانکسار سورت گرما و همچنین در فصول دیگر باین معنی اعتبار میکنند و فتح الباب یعنی انصراف قمر از کوکبی و اتصال بکوکبی که خانهای هر دو متقابل باشند یا انصراف از زحل تنها دراین اوقات تاثیری تمام شود بر وجهی که طبایع ان دو کوکب اقتضا کند کلمهٔ شصت و پنجم ینبغی ان ننظر عند اجتماع زحل والمشتری فی دقیقة واحدة الی المستعلی منهما علی صاحبه فتحکم بقوة طبیعته فی العالم وکذالک

تعتر

نعمل فی العشیرات الاجتماع الباقیة فی القرانات الاصغر ترجمه قرانات ثمانی آمده است در کلمه پنجاه دوم که پیش ازین یاد کرده شد از ان جمله یکی قران مشتری و زحل باشد که اتراجون در اول مثلثات نباشد قران اصغر خوانند و در وقت مقارنه این دو کوکب نگاه باید کرد تا مستعلی کدام است بر دیگری یک و مستعلی ان باشد که بذروه تدویر خود نزدیکتر باشد از دیگر کوکب بذروه تدویر خود اگر مستعلی زحل باشد دلیل برفاش شدن جور و فساد باشد در عالم خاصه اگر ضعیف و راجع باشد و اگر مشتری باشد دلیل باشد بر فاش شدن عدل و صلاح در عالم خاصه اگر قوی و سریع السیر باشد در استقامت پس حکم عالم بحسب مقتضای طبیعت کوکب مستعلی باید کرد چون در وقت قران اصغر یکی از قرانات بیت کانه باتفاق افتد و مستعلی از ان دو کوکب معین شود مقتضای طبیعت او دران مدت که از قران اصغر تا دیگر ان قران باشد اعتبار باید کرد بحسب ان حکم عالم باید کرد کلمهٔ شصت ششم فی القرانات الاصغر یفصل القران الاوسط وفی الاوسط یفصل الاعظم فاذا انکلمت فی تفصیل فتح جملته ولا تجعل کلامک اضافیا فانه اضعف الترجیحین ترجمه حکم قران اعظم واقع در قران اوسط باشد که مقتضای اوسط دلایل باشد او مناسب دلایل قران اعظم باشد پس حکم قران اعظم مجمل باشد و حکم قران تفصیل ان مجمل باشد پس در قران اصغر باید که بر مقتضای قرانهای اوسط و اعظم واقف باشی یا از نسبت تواند داد و حکم تواند کرد بوقوع مقتضای ان دلایل که در مجمل امده باشد چه اگر واقف باشی حکم تو موقوف باشد بر حصول نسبت این مفصل با ان مجمل و این شرحی باشد ضعیف نسبت با ان حکم که بعد از علم بمجمل کنی و موقوف باشد بر قیدی و شرطی بل که حکم جزم باشد پس شرح ضعیفتر حکم مجمل با حکم مفصل مقید باشد و قوی تر حکم مفصل مطلق یعنی جزم کلمهٔ ۶۷ اذا ابتغیت قوة دلیل مسئلة فانظر ها قوته فی طالع تحویل تلک السنة وطالع القران

الاصغر والربع المنتهی الیه لتلک السنة فعلی حسب قوته فی الجمیع او ضعفه یکون استیلاء علی الحکم ترجمه کوکبی که در مسئله دلیل حکم باشد بر معرفت حال او در طالع ان وقت اقتصار نباید کرد بل حال قوت و ضعف او در طالع سال و در طالع قران اصغر و در ربع انتها از قران اصغر باید دانست و بعضی طالع اجتماع یا استقبال مقدم هم اعتبار کنند اگر در همه قوی باشد حکم کند بوقوع مدلول او و اگر در همه ضعیف باشد دران حکم توقف و اجمال دهند و اگر در بعضی قوی باشد و در بعضی کوکبی دیگر از و قوی تر باشد ان کوکب را با او شریک کند پس حکم کند و این اعتبار بخاص بود بمعظمات امور کلمهٔ ۶۸ لا نقطع بالتسییر وحده دون نفاد عطایا الادلة واستدل علی حصر التسییر بما انتهی الیه ترجمه در معرفت عمر مولود تسییر هیلاج کنند هر سال یک درجه مطالع از طالع افق هیلاج بحسب موضع او چنانکه گفته شد پس هرگاه که بقاطعی رسد بموضع خوف باشد انگاه باید کرد با عطیت کدخداه چند بوده و چند گذشته باشد اگر عطیت مانده باشد حکم قطع کند و انتها طالع و هیلاج که هر سال برجی رود هم اعتبار باید کرد چه اگر انتهاهم بموضع قاطعی رسیده باشد اقتضا تاکید حکم قطع کند کلمهٔ ۶۹ استثن فی کل شیء من القضاء بمقدار عجز القابل عن قبوله جملة صورة الفاعل ترجمه در ما تقدم رفت که وقوع حوادث بمجرد اقتضا فاعل تمام نباشد تا او را قابلی نباشد که تاثیر فاعل را قبول کند اینجا میگوید اگر قابل از قبول تمامی اثر فاعل عاجز باشد بقدر عجز او از حکمی که کنی استثنا کن تا حفظ کنی مثلا حکمی که اقتضای پادشاهی کند کسی را که منزلت ان ندارد و از اولاد ملوک نباشد ان تقدیرش مکن که حرمت و جاه او از اقران او زیادت باشد و حکم بحصول فرزند در خادمی که طالع او مقتضاء ان کند چنان مکن که کسی ابنور بی

گیرد

گیرد و برا بقیاس کلمهٔ هفتادم اذا کان البحس مشرقا دل علی الاثر واذا کان مغربا دل علی العلة ترجمه آفت عبارت از مضرتی باشد که باعضا رسد از خارج بدن و علت عبارت از مضرتی که از داخل باشد مثلا از تغیر مزاج و امراض و بعضی گفته اند آفت عضو ان باشد که زوالش ممکن نبود چون کوری و کری و زمانت و علت ان باشد که افعالش بخلل شود و زوال از خلل ممکن باشد چون نزول آب و گرانی گوش و بر معانی ازین ازنفرس و تشریق و تغریب انست که در مدخلها بیان کرده اند کلمهٔ هفتاد و یکم اذا کان القمر فی مقابلة الشمس وکان مع احد الکواکب اللطخیة دل علی الزمانة فی العین وکذلک ان وجدت القمر فی الوتد وکان النحسان مشرقین یطلعان بعده والشمس فی وتد والنحسان یطلعان بعده فی الشمس فی وتد النحسان قبلهما وهما متقابلان فان المولود یذهب عیناه ترجمه آفتاب را دلیل چشم راست نهاده اند و ماهتاب را دلیل چشم چپ و کواکب لطخیه کواکبی را گویند که درهم شده باشد چنانکه میان ایشان تمیز نتوان کرد و ان را هم سحابیات خوانند و عدد ایشان معلومست و در کتب مذکور و بعضی ثریا را لطخی نهند و بعضی ننهند پس میگوید چون نیرین استقبال دارند و طالع مولدی بمقارن کوکبی لطخی دران حسیم که نیر با و تعلق دارد نقصانی مزمن حادث شود و اگر با تقابل هر دو نیر در اوتاد نحسین بعد از قمر طلوع کنند و پیش از شمس در حد تشریق هر دو چشم مولود برود کلمهٔ هفتاد دویم اصحاب الصرع هم الذین لا ینظر عطارد ولا ینظر واحد منهما بالطالع فی موالیدهم ویکون مع ذلک فی الوتد بالنهار زحل وبالیل المریخ والجانین ایضا علی هذا الا ان زحل بالیل فی وتد والمریخ بالنهار ویکون ان ذلک وخانه اذا کان الوتد السرطان او العذراء او الحوت ترجمه سبب انکه قمر دلیل جسد است و عطارد

دلیل عقل و دانش و کیاست چون یکدیگر را ناظر باشند و بطالع ناظر باشند و لیلا ان باشد که صاحب
طالع نیز پیدایش و کیاست باشد و چون هیچکدام بطالع نیز ناظر نباشند این دلالت قوی
تر شود و چون زحل در وتد باشد برو زو مریخ در وتد باشد لیب دلالت قوی تر شود
پس مولود صاحب صرع شود و اگر زحل شب در وتد باشد و مریخ بروز ان دلیل لعنت
تر شود پس صاحب طالع دیوانه باشد خاصه که وتد شرف یکی از سعد یا عطارد باشد
و ان سرطان و حوت و سنبله است و این وضع اقتضاء مبالغت کند در حکم مذکور کلمهٔ
هفتاد و سیم فی موالید الرجال اذا کان النیران فی بروج مذکرة فان افعالهم تجری
المجری الطبیعی واما النسا فیفرطن فی الامر غیر الطبیعی وکذلک المریخ والزهرة
فان الجماع یکون علی ذلک و فی تشریق هذین الکوکبین معین علی التذکیر و تغریبهما
معین علی التانیث و زحل یزید فی النجاسة و عطارد یعین علی الانهماک
فی الشهوة وعلی هذا فاشل اضداد ذلک ترجمه چون در موالید مردان شمس و قمر
در بروج مذکر و یا در ربعهاء مذکر باشد انعم در رجولیت تمام باشد و بر عکس چون
در بروج و یا در ارباع مؤنث باشند شبیه بزنان باشد و در موالید زنان چون
در بروج مذکر باشند در امور غیر طبیعی با فراط باشد و در بروج مؤنث بر قاعده
طبیعی باشد و مریخ و زهره چون در موالید مردان در بروج مذکر باشند جماعت بر وجه
طبیعی کنند و اگر مشرقی باشد بقوت تذکیر زنانرا حظ تمام رساند پس اگر در بروج مؤنث
باشد میل بغلامان کند و اگر با ان هم مغربی باشند بضد ان باشد و ممکن باشد که میل با ان
کند که با او جماعت کنند و در موالید زنان چون شمس و قمر در بروج مؤنث باشد و در
ارباع مؤنث بر قاعده طبیعی زنان باشند و اگر در بروج و ارباع مذکر باشند تشبه

بمردان کنند و مریخ و زهره در بروج مؤنث جماعت بر وجه طبیعی اقتضا کنند و در بروج مذکر میل
لسحق کنند و از مردان دوری جویند و اگر مغربی باشند در شهوت میل بمردان مولع باشد
و اگر با انکه در بروج مذکر باشد زحل ناظر باشد و مشرقی باشد فضایح از او حادث شود و تمامت
عطارد در هر باب دلیل مبالغت باشد در ان باب افراط در شهوت و نظر مشتری اقتضای
ان کند که از مردان و زنان حادث شود مطابق قانون امت باشد و نظر مریخ بزهره نظری
غیر محمود خلاف این اقتضا کند کلمهٔ هفتاد و چهارم من ارباب مثلثات الطالع یقتبس التربیة
ومن ارباب مثلثات النیر صاحب النوبة ومن النیرین تتبین امر المعیشة ومن ارباب سهم
السعادة یتبین العمر ترجمه مدت تربیت چهار سالست از ابتدای وقت ولادت چون
ارباب مثلثات طالع در اوتاد و سعود باشد و نحوس از ایشان ساقط بود تربیت تمام میشود و خاصه
که سعدی که در طالع بود و صاحب طالع نیک حال و از ارباب مثلثات رب مثلثه اول دلیل یکسال
و چهار ماه بود که ثلث اول مدت تربیت بود و رب مثلثه دوم دلیل ثلث دوم باشد و شریک
دلیل ثلث باقی و گفته اند صاحب مثلثه اول دلیل یکنیمه باشد و صاحب مثلثه دوم دلیل ثلثی
که بعد از نیمه بود و شریک ایشان دلیل سدس باقی و ارباب مثلثات موضع نیر نوبت یعنی بروز
شمس و بشب قمر دلیل حال معیشت باشد پس اگر سعود باشند و از نحوس پاک و در اوتاد وجوه
معیشت مولود بر وجه محمود بود خاصه که دوم سعود باشد و حالش نیک حال و اگر نحوس باشند
بخلاف این و قسمت مدت تربیت بر ارباب مثلثات چنانکه گفته اند و حال نیرین اهم دلیل حال
بر امور معیشت و ارباب مثلثات سهم السعادة دلیل عمر باشد و بعضی از ارباب مثلثات استدلال
کنند بر احوال همه عمر و در مواضع دیگر معلوم شده است که دلیل عمر از هیلاج و تسییر او باشد
و دلیل عطیت یعنی مقدار عمر از کدخدا و تسییر هیلاج کلمهٔ هفتاد و پنجم اذا کان المریخ مجاسدا

لراس الغول ولم ینظر الی درجة القطع سعد ولا فی الثامن سعد وصاحب النوبة
من النیرین مقابل للمریخ او فی تربیعه فان المولود یضرب عنقه وان کان
النیر فی وسط السماء صلب جثته وان تناظر تا النحس من الجوزاء والحوت
قطعت یداه و رجلاه ترجمه راس الغول کوکبی نحس است بر مزاج مریخ در ثور
که دلیل کردن باشد چون با مریخ در یک جزو مجتمع باشد و سعدی ناظر نباشد تا بان
دارد و سعدی در ثامن که بیت الموت است نباشد که دلیل بر دفع حرکت بر حالی ناپسندیده
و نیر نوبت بر مقابله یا تربیع مریخ باشد این جمله اقتضا ان کند که گردن صاحب طالع
بزنند پس اگر ان نیر در عاشر باشد نزدیک بدرجه عاشر تن او در صلب کنند و اگر زحل
و مریخ از جوزا که دلیل دستهاست و حوت که دلیل پایهاست یکدیگر را ناظر باشد دستها
و پایهای او ببرند و اصحاب تجربه این هر یک از امثال ها از بیان رجه ایراد کرده اند کلمهٔ ٧٦
اذا کان المریخ فی الطالع کان بوجه المولود اثر ترجمه مریخ دلیل قطع و جراح باشد چون
دلیل سر و روی باشد بودن او در طالع نه بر وجهی محمود و سعد ناظر نه این اقتضا کند کلمهٔ ٧٧
اذا حاسد المریخ صاحب الطالع فی الاسد ولم یکن للمریخ حظ فی الطالع و فی
الثامن سعد احرق المولود بالنار ترجمه اسد از برج آتشی و دلالت آتش
بالغت تر باشد و مریخ کوکبی آتشی است پس اگر مریخ را در طالع حظی نباشد شریک صاحب
طالع باشد مضرت زیادت کند و سعد در ثامن مرکب بد باز دارد پس چون این معانی
حاصل باشد اقتضا سوختن مولود باتش کند کلمهٔ هفتاد و هشتم اذا کان زحل فی وسط السما
والذی له النوبة فی الرابع مقابلته والربع برج یابس مات المولود ردما وان کان
مائیا مات غرقا وان کان علی صورة الناس مات خنقا او تحت القطایع الا ان یکون سعد فی

الثامن فیصیبه هذا ولا یکون منه منیته ترجمه زحل در وسط السما و نیر نوبت
در رابع بر مقابله او دلیلی بد باشد اگر رابع برجی خشک باشد مولود در زیر جایی افتد و اگر
برجی آبی باشد غرق شود و اگر بر صورت مردم باشد و ان برجهاء هوائی باشد و سنبله و نیمه
اول از قوس خفق یا در زیر چوب دن میرد پس اگر در خانه هشتم سعدی باشد این حوادث واقع
شود اما سبب مرگ نباشد کلمهٔ هفتاد و نهم سیر درجة الطالع للاعراض الجسدیة ودرجة
سهم السعادة للاموال ودرجة القمر لتصرف الجسد مع النفس ودرجة الشمس
للحظوة من السلطان ودرجة وسط السما لما یعانیه من الاعمال الکلیة درجة سنتر ترجمه
از تسییر درجه طالع حالهای که تن را عارض شود مانند صحت و مرض و غیر ان معلوم شود از تسییر
سهم السعادة حال مال و توانگری و درویشی و سود و زیان و از تسییر قمر احوالی که تن را بسبب نفس
عارض شود چون نشاط و غم و ثبات و انقلاب اخلاق و دیگر احوال و از تسییر شمس جاهی
و بهره که از جهت ملوک و سلاطین یابد یا از حسد ادان و از تسییر عاشر جائی که نسبت با زیر دستان
او حاصل شود و عملها که مباشرت ان کند و نیک و بد آن و این تسییرات بطالع باشد طالع سال یا
بلد و عاشر را بطالع سال و ابجه میان هر دو باشد یا در دیگر مواضع غیر او تا د بطالع افتان
موضع چنانکه گفته اند است هر یک درجه را یکسال کلمهٔ هشتادم لیس یوثر الکواکب فی موضع
لا یعدیه ولو یفتر الیه المولد ترجمه هر کوکب نحس یا سعد که در حال طالع اقتضا اثری
کرده باشد چون بموضعی رسد که دلیل باشد بر حصول ان اثر در وقت رسیدن او بانجا یا بموضع
تسییر یا انتها دلیلی کند در ان و تاثیری بر مقتضای طبع او متوقع باشد اما هر چه بخلاف این
باشد که در حال اقتضای بکرده باشد تا بمواضع مذکور رسید او در دفع اثر نباشد کلمهٔ ٨١
اذا کان المریخ فی الحادی عشر ولم دلالة قویة فی الطالع فان صاحب المولد خاین للسلطان ترجمه

بازدهم بیلا مال اشارت و مریخ دلیل خیانت و چون در یازدهم افتد مال صاحب عاشر بدزدی
و خیانت تلف کند و چون صاحب خلل تمام باشد در طالع مولودی ان مولود خاین و متلف ان
مال باشد کلمه هشتاد و دوم اذا جاسدت الزهرة زحل فی المولد ولطالع التابع حظ کان
المولود فی الجامع وعلی هذا اقض سائر البیوت واجتماع کل کوکب مع کل واحد
من النحسین ترجمه زهره دلیل مجامعت و سابع بیت نکاح و چون او در سابع خلل
باشد در دلالت قوی تر باشد پس اگر با زحل در یک جزء مقارن شود دلیل تباهی و پلیدی
مجامعت باشد چنانکه اختیار کند غیر مواضع مجامعت را بران مواضع و با حیله عجوزه را بر مجامعت
و اگر زحل شرقی باشد میل بپیران بیشتر کند پس اگر مریخ مجاسد زهره باشد میل بلواطت
بیشتر کند و اگر مؤنث بود بسحق باشد که بمحارم میل کند و زنا بر نکاح ایثار کند و برین
قیاس اگر مشتری که دلیل سعادت است در حادی عشر صاحب بود و با زحل باشد دلالت
کند بر انکه امید حصول چیزهای دارد که مشتمل بر عیبی و نقصی باشد از امور پوشیده همچنین
و بد خواستن مردم و بخد بیت و مکر مردم را در وقایع افکندن و اگر با مریخ باشد دلالت کند
کو امید قتل و احراق و قطع طریق کند و اگر شمس که دلیل جاه و سلطنت است در عاشر صاحب حظ
بود و با زحل بود جاه او بطریق غدر و حیلت و مکر حاصل شود و اگر با مریخ باشد جاه او بنهب
و غصب و قتل و قهر حاصل شود و اگر عطارد که دلیل فهم و ذکا و عقل است در طالع حظ
دارد و با زحل بود دلیل بلادت و بلاهت و سوداء و تحیر باشد و اگر با مریخ باشد دلیل خبث
و جربزه و طیش و جنون باشد و اگر قمر که دلیل سفر و حرکت است در ثالث یا تاسع حظ دارد
و با زحل بود دلیل ثقل در حرکت و سکون در موضع و مکث بسیار در سفر و با مریخ رسانیدن
خلق باشد و اگر با مریخ بود دلیل تعجیل و قطع طریق و کریختن و قصد مردن کردن باشد و برین قیاس

کلمه هشتاد و سیم الاوقات توخذ من سبعة اوجه احدها ما بین الدلیلین من الدرج
والثانی ما بینهما من الشکل والثالث مسیر احدهما الی موضع الآخر والرابع
ما بین احدهما وبین الموضع الذی له فیه قوة وفرح وطبیعة الامر المطلوب والخامس
ما یخلص به عطیة الکوکب بعد الزیادة والنقصان والسادس تغییر شکل الدلیل
علی الامر بالاستقامة والتشریق والرجوع والتغریب وطابقا کل هذا و
السابع مسیر کل کوکب الی موضع موافق له فی الطبیعة ترجمه هرگاه که طالع امری
از امور اقتضای حادثه کند و خواهند که بدانند که آن حادثه در کدام وقت واقع شود
طریق معرفت آن از هفت نوع باشد اول از ما بین الدلیلین چنانکه در طوفان نوح علیه السلام گفته اند
طالع قرانی که بر طوفان دال بود سرطان بود و موضع قران در اول حمل و ما بین هر دو
دویست و شصت و شش درجه مطلع و چون هر درجه را سالی گرفتند طوفان بعد از دویست
شصت و شش سال از وقت طالع حادث شد و همچنین در خسوفها و کسوفها ما بین طالع و جزوی
که در وی خسوف یا کسوف باشد بگیرند بمطالع و نسبت آن با نصف دور چون نسبت ما بین اول
خسوف و بین وقت معظم تاثیر باشد با هر زمان تاثیر و تسییرات و انتهای آن بیشتر ازین
جنس باشد دوم از ما بین الدلیلین موافق او در طبیعت من الشکل گیرند چنانکه اگر صاحب
طالع در تسدیس یا در تربیع کوکبی بسیر موافق او در طبیعت با حتی الف او حصول مقتضای کواکب
با صفات آن در آن وقت حادث شود و همچنین چون صاحب طالع متصل باشد بکوکبی که در مطلوب
صاحب حاجت باشد چون آن اتصال تمام شود آن حاجت حاصل شود خاصه که صاحب حاجت
در طالع بود و صاحب طالع در خانه صاحب حاجت سیم رسیدن یک دلیل باشد بموضع دیگر دلیل
چنانکه صاحب طالع در آن صورت که جای مطلوب بود بوقت آنکه با صاحب عاشر یا بدرجه عاشر رسد مطلوب

بر آید چهارم آنکه صاحب حاجت کدام وقت بموضعی رسد که او را در آن موضع قوتی باشد تا آن
موضع بر طبیعت مطلوب باشد مثلا صاحب خانه مال بدرجه شرف خود رسد یا بسهم السعادة رسد
که با وهم اقتضای حصول مال کند و پنجم آنکه از عطیتی که حقا امید از زیادت سقوط ناظر و نقصان
نحوس ناظر حاصل آید و آن مدت عمر مولود باشد و ششم آنکه شکل دلیل بر امری از آن اقتضا
متغیر شود بسبب استقامتی یا رجوعی یا تشریقی یا تغریبی چنانکه اگر کوکبی دلیل حاجتی باشد متوجه
باشد بدلیل نجاح آن صاحب و پیش از وصول با او راجع شود بقدر مدت رجوع و آفات
تاخیر افتد در حصول آن حاجت تا بعد از آنکه مستقیم باز شود و باز بکار رسد همچنین در استقامت
و تشریق و تغریب مثلا راجع بدلیل نجاح پیوندد و پیش از آن مستقیم باز شود و با موضع
نرسد الا بعد از مرور ایام استقامت و آفات و همچنین در تشریق و تغریب اگر دلیل تحت
الشعاع بود و بتشریق یا تغریب بیرون آید مطلوب حاصل شود و هفتم وقت رسیدن کوکبی که
مقتضی مطلوب باشد بموضعی که موافق او باشد در طبیعت چنانکه دلیل سفر بخانه سفر رسد کلمه ۸۴
اذا تکافات الدلایل فی الامر وضلّت فانظر الی طالع الاجتماع او الاستقبال
فان تکافات فلا تعجل بالقضاء ترجمه هرگاه که در طالع سوالی یا طالع سالی یا طالع
مولدی یابند دو دیگر دلیلی بر حصول مطلوب و دلیلی بر فوات آن مطلوب متکافی شوند همچنین
در دیگر دلایل بر جوع با طالع اجتماع یا استقبال مقدم باید کرد اگر در آن طالع یک طرف را رجحان
یابند بر آن حکم کنند و اگر در آن طالع هم متکافی باشد در حکم توقف باید کرد تا سبب عدم رجحان
یک از دو طرف کلمه هشتاد و پنجم وقت تقلد العامل دلیل لما بینه وبین سلطانه
و وقت جلوسه لمحاله من عمله ترجمه از طالع آن وقت که پادشاهی عملی بکسی دهد طلب معرفت
حال باید کرد که میان او و آن پادشاه رود که بالای او بود و از طالع آن وقت که در آن عمل

حوض

حوض کند و بآن شغل بنشیند طلب معرفت حالی باید کرد که او را در آن عمل حادث شود و با کسانی
که در تحت او حکم او باشند کلمه هشتاد و ششم اذا کان طالع صاحب جلوس العامل المریخ وهو فی الثانی
او ملتبس بصاحب الثانی فانه یجحف باموال من یتقلّد علیه سیما ان کان صاحب الثانی
المشتری ترجمه خانه دوم طالع جلوس عامل خانه مال جماعت رعیت باشد که آن عامل
برایشان حاکم باشد پس چون صاحب طالع مریخ باشد و مریخ در خانه دوم باشد یا با صاحب خانه دوم نظر
عداوت ناظر باشد آن عامل مال آن جماعت رعیت تلف کند تلفی تمام خاصه اگر مشتری صاحب
ثانی باشد و با مریخ در خانه دوم که اگر چه تلف بیشتر باشد چه مشتری نحوس از نحوست نحس باز ندارد
بتر از آنکه زحل یا نحسی دیگر باز دارد چه نحوس متکافی و متدافع تاثیر یکدیگر شوند و سعود
و نحوس متکافی نکنند بل دلیل نقصان مال کند خاصه مشتری که دلیل مال بود مطلقا و صاحب ثانی
باشد در این صورت کلمه هشتاد و هفتم اذا دفع صاحب الطالع الی صاحب الثانی التدبیر
من شکل مودة انفق العامل نفقات حمیدة وان کان شکل عداوة خسر واذا دفع
صاحب الثانی الی صاحب الطالع التدبیر اکتسب فان کان من شکل مودة فمن جهة الناس
وان کان من عداوة فیخطئهم ومکایدهم ترجمه اتصال صاحب طالع جلوس عامل
بصاحب ثانی از نظر دوستی اقتضای آن کند که عامل در آن عمل مال بسیار نفقه کند و بسبب آن
او را احترامی باشد و از نظر دشمنی اقتضای آن کند که در آن نفقات زیان بر او باشد
و اتصال صاحب ثانی بصاحب طالع از نظر دوستی اقتضای آن کند که عامل کسب بسیار کند بر وجهی که
رعایا از او راضی باشند و از نظر دشمنی اقتضای آن کند که رعایا در آن کسب از او راضی نباشند
بلکه برایشان ستم و ظلم ایشان معروف باشد کلمه هشتاد و هشتم الشمس ینبوع القوة الحیوانیة
والقمر ینبوع القوة الطبیعیة و زحل ینبوع القوة الماسکة والمشتری ینبوع القوة

النامية وعطارد ينبوع القوة الفكرية والذكرية والمريخ ينبوع القوة الغضبية
والزهرة ينبوع القوة الشهوية ولذلك يكون عطارد والمريخ والزهرة في
المواليد ادلة على اخلاق صاحبه وصناعته ترجمه ترکیبات که در عالم کون و فساد
باشد معدنی باشد و نباتی و حیوانی و در نباتی ترکیب اول موجود باشد و در حیوانی ترکیب اول
و دوم موجود باشد و بقاء هر یک بتماسک اجزا تواند بود دلیل این چهار قوت یعنی ترکیب اول
که منسوب بطبیعت است و ترکیب دوم که منسوب بنبات است و ترکیب سیم که منسوب بحیات است و تماسک
اجزا که در همه شرط است نامیه باشد آثار نیرین و علویین است و سه کوکب باقی یعنی مریخ
که غضب باو منسوب است و زهره که شهوت باو منسوب است و عطارد که تمیز و فکر و ذکر باو منسوب است باعتبار
مبادی اخلاق باشند چه اصول اخلاق این سه قوت اند که از یکی بر وجه محمود شجاعت حادث
شود و بر وجه مذموم اضداد آن چون تهور و جبن و از دیگر بر وجه محمود سخاوت و عفت و بر
وجه مذموم اضداد آن چون اسراف و بخل و فسق و خمود شهوت و از سیوم بر وجه محمود حکمت
و علم و بر وجه مذموم جربزه یا بلاهت حادث شود و جملهٔ اخلاق فاضله و رذیله در تحت این
اصول باشند و باعتبار دیگر مبادی صناعات باشند چه صناعات مولف باشند از دو جنس از حرکات
و حرکات یا بر سبیل جذب باشد یا بر سبیل دفع و اول منسوب بعطارد باشد و دوم بزهره
و سیم منسوب بمریخ پس از اطلاع حال این سه کوکب اخلاق و صناعات پسندیده حادث شود و از فساد
حال ایشان اخلاق و صناعات ناپسندیده کلمهٔ هشتاد و نهم زمان انتقال البروج في التحويل
من جهة الاستواء ثمانية وعشرون يوما وساعتان وثمانية عشر دقيقة من ساعة بالتقريب
ومن جهة الطالع في الافق اربعة وعشرون يوما وثلث يوم بالتقريب فاما الشهور
الشمسية فمن انتقال الشمس من الدرجة كانت فيها عند المولد الى مثلها من سائر البروج

ترجمه انتهاء شهوری که در سالی سیزده برج را اند حصه یکبرج از سال بیست و هشت روز
و دو ساعت و هیجده دقیقه باشد از یکساعت بتقریب وان از قسمت مدت یکسال شمسی باشد
بر سیزده و چون از طالع تحویل سالی تا طالع تحویل دیگر سال برنهند وان دوازده برج تا باشد
با فضل الدور و فضل الدور بنزدیک هر رصدی مقداری دیگر است و بطلیموس سه برج گرفته است
پس چون مدت سالی بر دوازده برج قسمت کنند حصه هر برجی بیست و چهار روز و ثلثی باشد
بتقریب لکن این مقدار از مطالع باید گرفت و بازاء آن از درج سواء هر موضعی معلوم
می باید کرد اما شهور شمسی از ابتداء وقت ولادت تا رسیدن آفتاب بهمان درجه و دقیقه
از برج دیگر یکماه شمسی باشد و این ماهها مختلف باشد بعضی سی و یک روز و کسری و بعضی
بیست و نه روز و کسری افتد و بعضی میان هر دو چنانکه از اعمال نجومی معلوم گردد کلمهٔ نودم
اذا اردنا سهم السعادة في سائر سنة التحويل اخذنا من موضع الشمس الى مكان القمر
في المولود والقيناه من درجة الطالع ترجمه در دیگر بطلیموس و دیگر متقدمان سهم سعادت
بروز و شب از تقویم آفتاب تا تقویم ماه بگیرند و از طالع بیفکنند و اما متاخران بشب از موضع
ماه تا موضع آفتاب گیرند و شب از موضع آفتاب تا موضع ماه آنرا سهم الغیب خوانند و بعد
از آنکه موضع سهم سعادت معلوم شود آنرا در تحویل السعود و نحوس اعتبار کنند و پیش از این در
تفسیر سهام ذکری رفته است کلمهٔ نود و یکم الطالب صاحب الجد من التاسع وصاحب العم
من السادس وعلى هذا فقس ترجمه جد پدر پدر باشد و چون رابع دلیل پدر است
رابع رابع دلیل جد باشد و ثالث سابع دلیل عم که برادر پدر است اما جد مادری را دلیل
هم طالع باشد که رابع عاشر است و خال را دلیل نه عشر که ثالث عاشر است و بر این قیاس در
دیگرها کلمهٔ نود و دوم اذا نظر الدليل الى الطالع فان جنس الجني من جوهر الطالع وان كان

غير ناظر اليه فان جنسه من جوهر موضع الدليل وصاحب التاسعة دليل على لونه ومكان
القمر يدل على زمانه فان كان فوق الارض وكان قبل الاستقبال كان حديثا وان
كان تحتها وكان بعد الاستقبال كان قديما ومن سهم السعادة يستدل على طوله
وقصره ومن صاحب حد درجة الطالع وصاحب حد درجة وسط السماء ايهما
كان في وتد وصاحب حد القمر طبيعته ترجمه این کلمه در استخراج چیزی گفته است یعنی
موجودی بود که پوشیده دارند و از او سوال کنند تا از حکم نجوم بگویند که چه چیز است
و دلیل را بموضع کوکبی را می خوانند که در طالع و موضع نیرین حظ بیشتر دارد و منفصل باشد
بدیگری پس اگر متصل بود بکوکبی وان کوکب را انتهاء اتصال با او بود دلیل باشد و چون
دلیل ناظر بطالع باشد جنس چیزی از جوهر طالع بود نباتی اگر سنبله باشد و حیوانی اگر
صورت حیوانی بود و همچنین ارضی یا مائی یا هوائی یا ناری و همچنین در حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست پس اگر دلیل متصل بطالع نبود دلیل جنس او موضع دلیل باشد و صاحب
ساعت دلیل لون او بود زحل سیاه و مریخ سرخ و شمس زرد و قمر سپید و بر این قیاس و مکان
قمر دلیل زمانش باشد و اگر فوق الارض بود نو باشد و اگر تحت الارض کهنه بود و کهنه
قبل الاستقبال نو باشد و بعد الاستقبال کهنه و کهنه اند دلیل اگر شرقی بود نو باشد و اگر
غربی بود کهنه و از سهم السعادة درازی و کوتاهی او بشناسند و از صاحب حد درجه طالع
و صاحب حد درجه وسط السماء هر کدام که در وتد باشد و صاحب حد قمر طبیعت او بشناسند
و باید که این حدها بحدود بطلیموس گیرند و این دلیل یعنی بروج و کواکب را بر این چیزها
در مدخلها مذکور باشد و دلیل کوکبی باشد که در طالع و موضع نیرین و موضع سهم السعادة
حظ بیشتر دارد و اگر یک کوکب نباشد کوکبی که از آن جمله قوی تر باشد کلمهٔ نود و سیوم

احوج الادلة على العليل دليل سلبه تحت الشعاع ويكون سهم سعادته منحوسا
ترجمه چون از حال بیماری پرسند دلیل او چنانکه در کلمه گذشته گفته آمد بشناسند او را
صاحب طالع و قمر باشد اگر هر دو یا یکی که قوی تر بود تحت الشعاع بود و سهم السعادة منحوس
ناظر بر دلیل باشد بر خطر بیمار دلالت کند و اگر بغایت مخوف باشد کلمهٔ نود و چهارم زحل للعليل الشرقي
والمريخ للعليل الغربي اقل ضررا وعلى هذا يكون زيادة سعادة المشتري
والزهرة يكون في الجنوب والشمال ترجمه اگر دلیل بیماری زحل بود و او شرقی بود
یا مریخ بود و غربی بود ضرر او از نحوست کمتر باشد و اگر مشتری بود و شمالی بود یا زهره بود
و جنوبی بود سعادت او بیشتر باشد از دیگر اوقات کلمهٔ نود و پنجم لا تقدم على مشابهة
الصور قبل ان تعرف مشابهة الاوضاع فان الرياسات تنتقل في كل اجتماع فاذا
صحت النسبة في الرئيس اعطينا الرئيس والمرؤوس ما يجب لهما وسلمت من الخطأ ترجمه
یعنی در معرفت حال روسا و مرؤسان بر صورت مقتضا طبایع دلایل تنها حکم مکن پیش از
آنکه مقتضای اوضاع کواکب معلوم کنی چه بموجب اختلاف قرانات و اجتماعات کواکب حال
ریاست منتقل شود از بعضی مردم ببعضی چون دلالت کواکب و اوضاع ایشان در باب
ریاست شناخته باشی حال اجتماعات هر صنفی و اختلاف ایشان در تکبر و تواضع و عدل
و جور و تسخیر و انقیاد و غیر آن شناخته باشی بعد از آن حکم توانی کرد بر حال رئیس و مرئوس
بحسب اقتضاء دلایل و قوابل و از خطا سلامت یابی کلمهٔ نود و ششم اقوى الادلة على المسئلة
ما يدل على ما في ضمير السائل ترجمه دلیل همان است که در پیش گفته آمد یعنی کوکبی که حظ او در طالع
و موضع نیرین و موضع سهم السعادة بیشتر بود و چون او دلایل باشد در قوی ترین ناظر باید کرد و اگر
بیت السلطان باشد سایل سوال از پادشاه خواهد کرد و اگر در بیت المال بود سوال

ازمال خواهد کرد پس بطریق باشناسی انچه در حیز سایل بود کلمهٔ نود و هفتم صاحب الاجتماع و
الاستقبال اذا وقع فی اوتاد المخاطبة تمت و کذلک ما یحتاج الی ثباته و اذا اعتبر
احد و هو فی وسط السماء ظهر علیه فی زمانه ترجمه این کلمه در نسخه که احمد بن یوسف
و ابو العباس اصفهانی شرح کرده اند کلمهٔ نود و نهم است یعنی بعد از دو کلمه دیگر و صاحب اجتماع و استقبال
که کسی می خواهد که حظ او در طالع و در جزو اجتماع و استقبال بیشتر باشد و چون سوال کنند از مطلوبی
که حاصل خواهد بود یا نه و صاحب اجتماع یا استقبال مقدم بر سوال در وتدی از طالع سوال افتد یا در
خانهٔ مطلوب آن مطلوب حاصل شود و همچنین چون کاری کنند که خواهند که ثابت باشد مانند
بنائی که بنهند آن کوکب را در طالع ابتداء آن کار یا در وتدی دیگر بنهند چون کسی پنهان
شود آن کس و آن کوکب در وسط السماء باشد ظهورش بزودی اتفاق افتد پس اگر سعود بود بر
وجهی صالح باشد و اگر منحوس باشد بر وجهی فاسد کلمهٔ نود و هشتم یکاد ان یکون ما یطلع مع کل
درجة مثالا لما وقع اختیار المولود و کذلک ما یطلع مع کل وجه مثالا للصناعة
ترجمه در کتابی که موسوم است بتنکلوشا بابلی آورده اند که با هر درجه چه طلوع کند و دیگر
و از همچنین روایت کرده اند و در مدخلها یاد کرده اند که با هر وجه چه طلوع کند و درین کلمه میگوید
که بر ذکرست یکی اختیار مولود بطبع خویش شبیه باشد بان چیزها که با درجهٔ طالع او طلوع کند و صناعت
او شبیه باشد بانچه با وجهی که طالع او در ان وجه باشد طلوع کند کلمهٔ نود و نهم المواضع التی یقع فیها
اثر الکسوف و المقامات و مبدا الرجوع و الاستقامة من الاوتاد القریبة من مواضع الکسوف
فی الموالید و التحاویل للاشخاص و المدن التی تدل علیها و تجتنبها و طبیعة ما یوثر
فیه علی حسب موضع الکسوف و بلاحبة صور الکواکب الثابتة و طبیعة ما فی البروج الکسوفی
من الکواکب المتحیرة و مقدارها یلحق علی مقدار اثر الکسوف فی النیرین و هو مقدار

تکسیف

ما ینکسف منهما و علی حسب ذلک یکون ما یلتبس من خیر و شر ترجمه درین کلمه احکام بسیارست
در الفاظ مختصر ایراد کرده است و موضعهایی که آثار کسوف و خسوف و آثار مقامات کواکب متحیره
و مبدأ رجوع و استقامت ایشان در ان موضع واقع شود و تدهای باشد که منسوب باشد بمواضع کسوف
و نزدیک باشد بان مواضع و ان طالع و عاشر بود در کسوفی که در جهت مشرق بود و عاشر و سابع در انچه
در طرف مغرب بود و بروج آن اوتاد از طوالع موالید و تحاویل اشخاص انسانها باشد اعتبار باید
کرد که منسوب باشد بان اوتاد مانند ابدان و نفوس که منسوب بطالع بود و سلطان و عمل و ازواج
و شرکا که منسوب بدیگر اوتاد باشد و همچنین شهرها که منسوب باشد ببروج آن اوتاد و ببروج کسوف
و ان طبیعتها که از اصناف موجودات مدلول برج کسوف باشد و صورتها کواکب ثابته و طبایع
کواکب متحیره که واقع در ان برج باشد یا در وقت کسوف طلوع کنند و مقدار اثر بقدر مقدار منکسف
باشد از نیر و زمانش بقدر زمان او فوق الارض چنانکه در کتب احکام مذکور باشد و همچنین در انچه
مقتضای اقامت و رجوع و استقامت سعود و نحوس باشد بقیاس با اوتاد مذکور سخن میباید گفت
از خیر و شر و این کلمه مجمل است و تفصیل این در اربع مقالات بطلمیوس مذکورست کلمهٔ صدم
المستولی علی اوتاد الاجتماع و الاستقبال و الارباع اذا قوی و اعز و غلا ما یدل
علیه و اذا ضعف او هان و رخص و کذلک اذا اسرع سیرها و ابطاء ترجمه
چون مستولی بر اوتاد و طالعهای اجتماع و استقبال و دو تربیع آفتاب با ماه قوی حال باشد آن چیز
که مدلول مستولی باشد عزیز و گران باشد و چون ضعیف باشد خوار و ارزان باشد و چون
سریع السیر باشد رواج یابد و چون بطی السیر باشد کساد شود کلمهٔ صد و یکم النیازک و ذوات
الذوائب من ثوانی النجوم و لیست منها ترجمه ثوانی نجوم آثار علوی باشد و نیازک
و ستارگان ذوات الذوائب و جنسهای امثال آن از جملهٔ ثوانی نجوم باشد و از نجوم نباشد و در بعضی

نسخها این کلمه و انچه بعد از این است یک کلمه شمرده اند النیازک یدل علی جفاف الاهویة
فاذا کانت فی جهة واحدة دلت علی ریاح تعرض فی تلک الجهة و ان کانت شایعة
فی الجهات کلها دلت علی نقصان المیاه و اضطراب الهواء و علی جیوش یقصد الاقالیم
و تطلب ملوکها لخالفة الاعتقاد لما علیه الاجتماع فیه فاما ذوات الذوائب التی
تکون بینها و بین الشمس احد عشر برجا فاذا ظهر فیها ذوات الحمة و کان ظهورها
فی وتد من اوتاد دولة یموت ملک منها او عظیم فیها و اذا کان فیما یلی وتدا
من اوتاد الدولة اصلحت ذخایرها و استبدل بمدبرها و ان کان ساقطا عن الوتد
اثار الشجون و الامراض و کان اکثر المیتة فجاءة و یحق الناس خلل فی الرای
بذلک الاقلیم و ان کان فی الذوائب سیر و سیرها ابدا یکون من المغرب الی المشرق فان
الخارجی یاتی من بعید الی الاقلیم فان لم یکن سایرا فان الخارجی من حضرة الاقلیم
در کتب آثار علوی گفته اند که ادخنه که از زمین مرتفع شود چون از طبقهٔ زمهریری بگذرد
اگر در هوا و حار مشتعل شود و از اشتعال آن شهب تولد کنند و اگر باثیر رسد انجم نیازک و ذوات
ذوائب شود و اسامی آن بحسب اشکال باشد پس ظهورش چون بسبب کثرت حرارت آفتاب در اجزاء
یابس است از زمین دلیل خشکی هوا و خشک شدن بخارها باشد و چون در یک جهت باشد در ان جهت
بادها تولد کنند چه باد دخانی باشد که مرتفع شود و در طبقهٔ زمهریری سرد شود و باز نشیب آید و چون
در همه جهات باشد دلیل نقصان آبها باشد و اضطراب هوا از همه جوانب و نیز دلیل باشد بر
اگر لشکرهای مخالف قصد اقالیم کنند و ملوک را از حدتی که هست و آن از سبب تغیر مزاجهای ایشان
باشد و استیلای قوت غضبی بر مزاجها که موجب تعصب و طلب حرب باشد و آن لشکرهای مخالف اعتقاد
جمهور ان اقلیم باشد بسبب انحراف مزاجهای ایشان از اعتدال و ذوات الذوائب گفته است در

یازدهم

یازدهم آفتاب باشد یعنی در وقت صبح و پیش از صبح در مشرق طلوع کند و این واجب نیست چه در هر دو
جهت مشاهده افتاده است پس چون آنجا یعنی در یازدهم ذوالحمة پدید آید و آن بر شکلی
باشد و روشن شعاعها باریک اند و مانند مویهای سر بیرون آمده و ظهورش در وتد طالع دولتی
باشد پادشاه آن دولت یا بزرگی که بجناب پادشاه باشد نماند و اگر در مایل وتد باشد ذخایر
اموال آن مملکت استیصال شود و وزیر بدل کند و اگر ساقط باشد از اوتاد اندوهها و بیماریها یعنی
اعراض نفسانی و جسمانی حادث شود و بیشتر مرگها فجاءة باشد و رایها مردم در ان اقلیم مختل شود
و اگر ذوالذوائب سیر کند و گفته است سیر او همیشه از مغرب باشد سوی مشرق و خلاف این مشاهده
کرده ایم بل صواب آنست که اگر شرقی باشد سیر بجهت مغرب کند و اگر مغربی باشد بجهت مشرق کند
و ما دیدیم که در مغرب پدید آمد و سیر کرد در طول بجانب مشرق و در عرض از جنوب بشمال آن ایام که
که ابتدای الظهور باشد پس گفته است اگر سیر کند خارجی که قصد اقلیم کند از موضعی دور آید و اگر
سیر نکند هم از آن اقلیم بر خیزد اینست تمامی کلمات کتاب ثمره و تفسیر آن و در اواخر کتاب این
عبارت آورده اند تم کتاب الثمرة المسمی بالقرومینه
الفظ و ربط و معناه لبانة الکلمة والله اعلم
بالصواب